

بیانیه کانون صنفی معلمان...

یونسکو با همکاری سازمان ملل و آموزش بین‌الملل این روز را در سراسر جهان فرصتی می‌داند برای تأکید بر جایگاه معلم و نقش او در دست یافتن به اهداف آموزشی و دگرگونی اندیشه‌ها و باورها.

در ایران اما به دلایلی به شدت محافظه‌کارانه، این روز که هیچ‌گاه جنبه‌ی سیاسی نداشته است، از سوی محافل رسمی آموزش و پرورش عموماً به سکوت برگزار می‌شود. هرچند که این سکوت رسمی، مانعی برای بازاندیشی درباره‌ی آموزش و پرورش ایران و نسبت آن با آموزش و پرورش پیشرو در جهان، همچنین بررسی جایگاه معلمان در ایران نیست. شعار امسال یونسکو برای روز جهانی معلم: «برخورداری از حق تحصیل مستلزم برخورداری از حق داشتن معلمی شایسته است» بار دیگر بر نقش کلیدی معلمان در آموزش تأکید دارد. به ویژه هنگامی که اجرایی شدن واقعی حق آموزش همگانی را در گرو وجود معلمانی صاحب صلاحیت می‌داند، بر هویت حرفه‌ای شغل معلمی تأکید می‌کند. با نگاهی از این دریچه به شرایط آموزش و پرورش در کشور، نکات متعددی به عنوان موانع دستیابی به حقوق مطرح شده در شعار امسال روز جهانی معلم به چشم می‌خورد که اشاره به برخی از آن‌ها ضروری به نظر می‌رسد:

۱- به نظر ما تفکر مسلطی که بنیادهای نظری نظام آموزشی کشور را پایه‌ریزی کرده است و مدیریت آن را «هدایت» می‌کند، نوعی خوانش جزم‌گراست که به انسان‌خواه به عنوان معلم، خواه به عنوان دانش‌آموز اجازه‌ی بروز خود و شکوفایی را نمی‌دهد. بیش از هر چیز به دنبال مطیع نمودن افراد است، تنوع و تکثر در نظام آموزشی را نمی‌پذیرد. تنوع جغرافیایی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شود و در یک کلام در مواجهه با هرگونه امر متنوع، اعم از زبان متفاوت با زبان رسمی، محتوای آموزشی متنوع، آداب و رسوم ناشی از تنوع قومیتی، شیوه‌ها و تفکرات نوین آموزشی به عنوان دست‌آورد تجربیات بشر امروز؛ با غیر خودی و دیگری تلقی نمودن آن، به چشم تهدید می‌نگرد. لذاست که به جای پذیرش امر تنوع و اختیار و شخصیت دادن به انسان (معلم/ دانش‌آموز) از طریق ایجاد فرصت برای کسب توانمندی‌ها، به دنبال مطیع و یک شکل نمودن آنان است. معلمان منتقد را بر نمی‌تابد و به آن‌ها به چشم تهدید امنیتی می‌نگرد. به راحتی و با زیرپا گذاشتن اصول بديهی قانونی و اخلاقی، امنیت شغل و زندگی افراد را از بین می‌برد. هرگونه فعالیت جمعی و سازماندهی شده در چارچوب نهادهای مردمی را تهدید می‌شمارد مگر در راستای بازتولید کلیشه‌های ایدئولوژی رسمی حرکت کنند. ۲- شغل معلمی در یک بستر مناسب می‌تواند سرشار از نوجویی، خلاقیت و نشاط باشد و هر روز آن تجربه‌ای جدید برای شخص معلم در راستای فزونی بخشیدن به توانمندی‌ها خود. در این‌جا اما در پناه تمرکزگرایی شدید نشأت گرفته از بنیادهای نظری جزم‌گرایانه، و در زیر سایه‌ی سنگین بوروکراسی و حاکمیت بخش اداری بر

جزئی‌ترین امور مدارس، استقلال آموزشی در استان‌ها و نواحی مختلف و در مدارس بسیار اندک است. سازماندهی به گونه‌ای است که کادرها و نیروهای ستادی (دیوانسالاران) بر معلمان برتری داده می‌شوند. معلمان به وظیفه‌ی بگیرانی تبدیل شده‌اند که به رغم عدم رضایت شدید از نادیده گرفته شدن از جانب تصمیم‌گیران، کوچک‌ترین تمایل و تحرکی برای یاری رساندن به تغییر شرایط کسالت بار مدارس از خود نشان نمی‌دهند.

۳- در دستگاه‌های حکومتی کشور ما، آموزش دوستان و حامیانجی ندارد. حکومت گرانی که آموزش و تربیت را مسأله‌ی اصلی کشور بدانند. به این سطح از درک رسیده باشند که سرمایه‌گذاری در آموزش اگر بیشتر از سرمایه‌گذاری در انرژی هسته‌ای و تولید سلاح اهمیت نداشته باشد، کمتر از آن نیز نیست. آموزش و پرورش که به طور مداوم برای تأمین حداقل امکانات خود با کمبود منابع مالی دست به گریبان باشد، ظرفیت تربیت معلمانی با توانایی‌های لازم برای آموزشی با کیفیت را ندارد.

۴- دور از ذهن نخواهد بود اگر گفته شود نگرشی که کشور را جزیره‌ای در محاصره‌ی دشمنان می‌داند و به مدرسه به مثابه پادگانی برای مواجهه و ستیزه با هر نوع فرهنگ غیر خودی می‌نگرد (این که چه میزان موفق بوده است، بحث دیگری است)، درک درستی از فرهنگ مشترک بشری نداشته باشد و هرگونه تمایزی را به ضدیت تعبیر نماید. در این حالت آموزش نه تنها نمی‌تواند با تحولات دانشی بشر دست کم در علم تعلیم و تربیت همراه باشد و دچار ناهمزمانی می‌گردد، بلکه برنامه‌ها و جهت‌گیری‌های آموزشی‌اش با زندگی و جهت‌گیری‌های واقعی درون جامعه‌ی خود نیز بیگانه می‌شود. ساختار نظام آموزشی ما اجازه‌ی مشارکت نهادهای اجتماعی، در امر آموزش و پیوند خوردن مدرسه با جامعه را نمی‌دهد. از آن بالاتر معلمان مشارکتی در برنامه‌ریزی درسی و تولید محتوای آموزشی ندارند. در چنین شرایطی انگیزه‌ای برای ارتقاء دانش و مهارت‌ها و کسب صلاحیت‌های حرفه‌ی بالاتر باقی نمی‌ماند. در جهان متحول، پرآشوب و شبکه‌ای و کوچک شده‌ی کنونی نه می‌توان درها را به روی دیگران بست و نه می‌توان مانع ورود اندیشه‌های غیر شد. آموزش اگر تنها راه نجات نباشد، بی‌تردید از مهمترین‌هاست. آموزشی که بتواند میان امور عام که برای حفظ انسجام هر جامعه‌ای ضروری است با امر متنوع پیوندی منطقی برقرار کند. تنوع و تکثر را نه تهدید بلکه فرصت بداند. چنین آموزشی نیازمند معلمانی توانا، به روز و دارای صلاحیت حرفه‌ای بالاست. اگر آموزش عمومی و با کیفیت، یک حق است که هست، تنها با حضور چنین معلمانی امکان تحقق خواهد یافت.

کانون صنفی معلمان تهران

جمعه ۱۳ مهر ۱۳۹۷ - ۰۵ اکتبر ۲۰۱۸

پای صحبت یک کهنه فدائی...

خانم دکتر عادلہ چرنیک‌بلند در سال ۱۳۱۰ در یک خانواده روشنفکری- کارگری بدنیا آمد. پدر و مادرش عضو حزب توده ایران بودند. مادرش خدیجه خانم مسئول یکی از حوزه‌های حزبی زنان در اردبیل بود.

او تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسه «پوراندخت» اردبیل شروع کرد. بدنبال سرکوبی خونین حکومت ملی آذربایجان به مهاجرت اجباری رفت و با ادامه تحصیل در مهاجرت، در نهایت از دانشگاه پزشکی باکو فارغ‌التحصیل گردید. عادلہ خانم حتی قبل از رفتن به مدرسه خواندن و نوشتن را در نزد ملا خلیل اشراقی مشهور به ملای بلشویک (پدر ربابه اشراقی- خواننده مشهور به ربابه مراداو) خیلی زود فراگرفت.

عادلہ خانم در سنین کودکی نقاشی می‌کرد، شعر می‌سرود، اشعارش در روزنامه جودت منتشره در اردبیل چاپ می‌شد. علاقه وافری به هنر تئاتر داشت. عادلہ کوچولو به همراه ربابه اشراقی خواننده نامی موسوم به ربابه مراداو و تنی چند از دختران همسال در تالار دبیرستان صفوی اردبیل در نمایشنامه‌ها ایفای نقش می‌کرد. لباس پسرانه می‌پوشید و با آواز روح‌افزای ربابه می‌رقصید.

وی از همان اوان کودکی که همراه مادرش در جلسات حوزه‌های حزبی شرکت می‌کرد، در روند حوادث و مباحثاتی قرار گرفت که پای وی را به عالم سیاست و نبرد طبقاتی باز کرد. او با شروع جنگ جهانی دوم، بویژه، پس از ورود قوای متفقین به ایران به سخنرانی‌های آتشین بر علیه جنگ، در دفاع از صلح، آزادی، برابری ملیتی و جنسیتی، عدالت اجتماعی ایراد می‌کرد. بمنظور انجام این امر، برای وی در روی گاری میز خطابه درست کرده بودند. از آنجایی که این سخنرانی از یک سو باعث اشتها و از طرف دیگر، موجب تحریک خصومت نیروهای تاریک‌اندیش نسبت به ایشان گردیده بود، تشکیلات فرقه برای محافظت از خود یک اسلحه کمری در اختیار عادلہ نوجوان قرار داده بود. به این ترتیب، او در کسوت یک فدایی دولت خودمختار آذربایجان بمبارزاتش ادامه داد.

به این ترتیب، عادلہ خانم خیلی زود به عضویت سازمان

جوانان فرقه دمکرات آذربایجان درآمد. بهمراهی مختار دیده‌کنان، رحیم مباحی به نمایندگی از سازمان جوانان کمیته فرقه در اردبیل در اولین کنگره تشکیلات جوانان فرقه که پس از تشکیل حکومت ملی آذربایجان در تبریز برگزار گردید، شرکت کرد. شرکت در این گردهمایی سبب شد تا عادلہ خانم به دیدار فریدون ابراهیمی، دادستان حکومت ملی آذربایجان- دادگری که سرش در راه مبارزه برای عدل و داد بر سر دار بیداد رژیم پهلوی رفت، موفق شود.

عادلہ خانم در سال ۱۳۳۷ در پی وخامت وضعیت جسمانی همسرش که هشت ماه قبل در بدو بازگشت به کشور توسط ساواک دستگیر و در اثر شکنجه سخت بیمار شده بود، در نهمین ماه حاملگی به همراه دو کودک خردسال خود به میهن باز گشت. آنها نیز به همین ترتیب، بمحض پیاده شدن از کشتی در بندر انزلی بازداشت شدند و دو روز بعد به بازداشتگاهی موسوم به «باغ مهران» در تهران انتقال یافتند. بطوری که طفل سوم خود را در همان بازداشتگاه بدنیا آورد.

دکتر عادلہ پس از استخلاص از بازداشتگاه، مدت‌ها در جستجوی کار بود تا اینکه بالاخره در بیمارستان شوروی واقع در تهران مطابق رشته تخصصی خود استخدام گردید. با این وجود، فشارها و نظارت‌ها شدید بر روی وی همچنان ادامه داشت و همین فشار و تعقیب‌ها سبب آن گردید که او هنگام دیدار لئونید برژنف رهبر وقت اتحاد شوروی از ایران در سال ۱۳۴۲ تقاضانامه‌ای با موضوع درخواست مهاجرت به شوروی از طریق انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد شوروی به وی تسلیم نماید. متعاقب این، دو باره در سال ۱۳۴۵ به اتحاد شوروی عزیمت کرد که این مهاجرت تا کنون ادامه دارد.

عادلہ خانم برغم تحمل سختی‌ها و مرارت‌های فوق‌العاده نبرد طبقاتی و زندگی شخصی، علیرغم اینکه شاهد شکست‌های متعدد جنبش عدالت‌خواهی در مقیاس ملی و بین‌المللی، بویژه، شاهد سرکوبی خونینو انحلال حکومت ملی آذربایجان، قلع‌وقمع خشن حزب توده ایران چه در دوره رژیم پهلوی از سالهای ۱۳۳۰ تا سقوط آن رژیم در اثر انقلاب شکوهمند سال ۱۳۵۷ و چه در دوره موجودیت حاکمیت اسلامی تا کنون و

زنانشان بدست آژان‌ها بودند.

عادلہ خانم می‌گوید: گذشته از اینها، یادم هست برای انتخابات تشکیلات جوانان نمین به این شهر رفته بودیم. من طبق معمول سخنرانی می‌کردم و می‌خواستم جوانان بیشتری به ما بپیوندند. این جلسه دو روز بطول انجامید و خیلی هم موفق بود. خبرنگار روزنامه جودت در گزارشی از این جلسه نوشت: در میان جوانانی که در جلسه شرکت کرده بودند، سه دختر چادری جلب نظر می‌کرد. همین سه نفر بعد از ظهر بدون چادر در جلسه حاضر شدند و فردا صبح روسری‌های خود را نیز کنار گذاشته بودند.

در خصوص تعداد زنان با سواد آذربایجانی قبل از تشکیل حکومت ملی آذربایجان با اظهار تأسف می‌گوید: تا آنجا که به منطقه اردبیل مربوط می‌شود و من به چشم خود زن باسواد ندیدم. اگر هم بودند خیلی کم بودند. معلمان مدرسه دخترانه‌ای که من در آن درس می‌خواندم، از تهران آمده بودند. اما با تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان دختران و زنان به سوادآموزی تشویق شدند. مدارس شبانه برای آموزش بزرگ سالان تشکیل گردید و خیلی‌ها برای سوادآموزی وارد مدارس شدند. کتاب‌ها به زبان آذری چاپ و توزیع گردید. زنان فرصت و امکان یافتند تا برابر با مردان در سیاست شرکت کنند. زنان و دختران آموزش نظامی دیدند. دختری از ایل شاهسون بنام سریّه که همه او را با نام «شاهسون قیزی» (دختر شاهسون) می‌شناختند، در اردبیل مسلحانه با اسب حرکت می‌کرد. او خود را فدایی فرقه می‌دانست. خود من باضافه شمار دیگری از دختران به سربازخانه می‌رفتیم و تحت نظر زنده یاد مهدی کیهان و افسر دیگری بنام پزشکیان ساقط کردن هواپیما با اسلحه را فرامی‌گرفتیم. عده‌ای از زنان وارد پلیس شدند. تعدادی از زنان در درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها مشغول بکار شدند. زنان و دخترانی که آموزش نظامی دیده بودند، با ارسال نامه‌ای به پیشه‌وری بمناسبت ۸ مارس از وی خواستند تا اجازه دهد برای مبارزه با قشون دولت مرکزی و عوامل خوانین به دسته‌های فدایی به پیوندند. او خوب بخاطر دارد که در اردبیل فردی بود معروف به «حسن آرتیست». حسن به هنر، مخصوصا به سینما بسیار علاقه داشت. برای اولین بار فیلم سینمایی را او به اردبیل

بالتر از آنها، تخریب بلوک سوسیالیستی و حذف اتحاد شوروی از نقشه سیاسی جهان در سال‌های پایانی قرن بیستم میلادی بوده، از زیر آوار سنگین همه این مغلوبیت‌ها سرفرازانه سر برآورده و همچنان بر سر پیمان خود با کارگران و زحمتکشان، با محرومان و ستم‌دیدگان، با استعمارشدگان و غارت‌شدگان وفادارانه ایستاده و هنگامی که در این سن و سال از مبارزه سخن می‌گوید، چشمانش بسان همان عادلہ نورسته از شوق ایمان و اطمینان به پیروزی برق می‌زند.

دکتر عادلہ خانم یک آرشیو زنده و کامل خاطرات تلخ و شیرین و بیادمانده‌هاست. او از سازندگی‌های بی‌سابقه در دوره حکومت ملی یک ساله آذربایجان با شور و حرارت سخن می‌گوید و اضافه می‌کند: شور و شوق جوانان برای آموختن و مشارکت در سازندگی همه گیر بود. در آن یک سال، یک فضای جدید ایجاد شده بود. انگار نیرویی که سالها در صندوق‌خانه‌ها نهان مانده بود، به یک باره رها شده و غلیان می‌کرد. مردم آذربایجان، مخصوصا جوانان، با تمام نیرو می‌خواستند از فرصت پیش آمده استفاده کنند، بیاموزند و بسازند و بر عقب ماندگی‌های گذشته غلبه نمایند.

او در ارتباط با مبارزات زنان در آن دوره می‌افزاید که زنان آذربایجان پا به پای مردان در مبارزات انقلابی و سازندگی شرکت می‌کردند. آنها در جنبش ۲۱ آذر نیز نقش بسزایی ایفا نمودند. برغم این، زنان آذربایجان همچون زنان دیگر نقاط کشورمان به شدت تحت تاثیر فرهنگ عقب‌مانده و مردسالاری قرار داشتند. در زمان رضا شاه برای ظاهرسازی که گویا ایران کشور متمدنی است، با زور حجاب را از سر زنان برمی‌داشتند. این هم یک نوع نادیده گرفتن حقوق زنانی بود که دارای اعتقادات دینی و سنتی بودند. به همین دلیل این زنان که تعدادشان هم کم نبود، خودشان را در خانه زندانی کرده بودند و در جامعه ظاهر نمی‌شدند. در شهر ما اردبیل، زنانی بودند که چندین سال از خانه بیرون نیامده بودند. حتی در خانه با امکانات محدود، با یک طشت آب حمام می‌کردند. مادر من که زن روشنفکری هم بود، همیشه حجاب «کلاغی» (روسری ابریشمی) بر سر داشت و حاضر نبود آن را از سر باز کند.

بارها با آژان‌ها درگیر می‌شد. مردم شاهد کتک خوردن

در حزب توده ایران، قوای رژیم شاه و عوامل خوانین منطقه عصای زیربغل وی را کشیدند و او را به زیر مشیت و لگد انداختند. در خاطره دیگری تعریف می‌کند که در اردبیل بودیم، خبر رسید که قوای رژیم پهلوی وارد زنجان شده، با پشتیبانی خوانین ذولفقاری به غارت شهر و کشتار مردم دست زده‌اند. بدتر از همه این بود که یک دختر جوان را لباس از تن برکنده، به قتل رسانده‌اند. یک روحانی سر می‌رسد و در

اعتراض به این جنایت شنیع با عیای خود تن لخت و بی‌جان دختر را می‌پوشاند. در پی حوادث زنجان، غلام یحیی، فرمانده فدائیان با گروه تحت فرماندهی خود برای ممانعت از پیشروی قوای دولت مرکزی به آن سو عزیمت کرد. البته، در اینجا ناگفته نگذارم که مادرم از بیم اینکه همین بلا را بر سر من آورند، به مهاجرت اجباری تن داد.

دکتر عادلہ خانم در پایان این را هم اضافه نمودند که زنده یاد مریم فیروز روسری خود را برای تحویل به یکی زنان مبارز از نسلهای جوان‌تر به رسم امانت به وی سپرد و ایشان نیز این امانت را به خاتم مبارزی از نسل جوانتر که خواست نامش را فاش کند، تحویل داده است.

ا.م. شیرازی ۲۲ مهر ۱۳۹۷

آورد و در یک سالن کوچک و محقر به نمایش گذاشت. اضافه می‌کند: «من فیلم ارشین مالالان را چندین بار در آنجا دیدم». از فیلم‌هایی که او نشان می‌داد، استقبال زیادی می‌شد. بعدها اطلاع یافتیم که پس از هجوم دیوانه‌وار قوای دولت مرکزی تحت حمایت آمریکا و انگلیس به خطه آذربایجان و ساقط کردن دولت خودمختار آذربایجان، او را به جرم ناپردن سینما، بجای اسب و استر به گاری بسته، شلاق می‌زدند تا گاری را در خیابان‌های اردبیل بگرداند. بدین شکل او را مورد آزار و شکنجه، توهین و تحقیر قرار می‌دادند. در یادمانده دیگری تعریف می‌کند: در اردبیل یک «یحیی دایی» بود که انصافاً تار هم خوب می‌نواخت. در شهر معروف بود به یحیی بلشویک. او به این خاطر به این لقب معروف شده بود که همیشه یک کراوات قرمز می‌پست. پس از سرکوبی فرقه و استقرار ارتش شاه در اردبیل، خیردار شدیم که نیروهای رژیم او را بارها زیر مشیت و لگد گرفتند تا کراواتش را باز کند. اما یحیی دایی کوتاه نیامد، تمام فشارها را تحمل کرد و تا آخر عمر کراواتش را که نشانه اعتقادش بود، باز نکرد.

دکتر عادلہ خانم مدیر مدرسه قدس اردبیل را بخوبی بیاد دارد و می‌گوید او یک پا داشت. بعداً فهمیدیم که بعلت عضویت وی

پیام کانون صنفی معلمان تهران...

و هم ما بر اینست که کودکان ما را، با جان و دل پذیرا شوند. بی ترس از تنبیه و نمره و تحقیر و تقبیح، فعالانه و پیگیر همراه ما دانش بیاموزند و پرورش یابند، بی آنکه ردی از نامهربانی و ترس از ترک تحصیل بدلیل پله های صعودی فقر! خاطرشان را مکدر کند.

سال جدید تحصیلی را با ایستادگی برای تحقق کامل خواسته های صنفی، آغاز می کنیم و همچنان مصریم که؛

تشکل مستقل

معیشت

آزادی معلمان زندانی

آموزش کیفی

تجهیز و ایمن سازی مدارس

بیمه

از حقوق اولیه ما و کودکان ماست.

و نیز امسال برآنیم نظارت و نگاه ناقدانه بر کار خویشتن را سرلوحه قرار دهیم برای رستن از رسوباتی که در ما نشسته اند بی آنکه بدانیم! با تامل بر مطالعات نوین و تکیه بر تجربه های جمعی که نوید می دهند مهری متحول را با آموزش و پرورشی رو به رشد و تعالی.

کانون صنفی معلمان تهران

۹۷/۶/۳۱

سرزمین اولین ها

نگاهی به مدارس آذربایجان

فرزانه ابراهیم زاده (پژوهشگر تاریخ)

بخش پایانی

میرزا حسن از تبریز



در این شهر بودند. مکتب داران به مدرسه رشديه حمله کردند و موجبات تعطیلی آن را به وجود آوردند. رشديه بعد از حمله به مدرسه، شبانه به مشهد گریخت و چند ماهی از تبریز دور بود.



دانش آموزان دبستان ادبیه تبریز هنگام شرکت نمایندگان آذربایجان به تهران در ایام مشروطیت/ عکس از آرشیو موسسه مطالعات تاریخ معاصر

او بعد از شش ماه دیگر به تبریز بازگشت و این بار مدرسه اش را در محله بازار تبریز راه اندازی کرد. مدرسه ای که در حمله طرفداران مکتب داران تخریب شد و یک دانش آموز آسیب دید. سومین مدرسه رشديه در مشهد راه اندازی شد و ناموفق بود. مدرسه بعدی رشديه در تبریز در

نام میرزا حسن تبریزی ملقب به رشديه به صورت جدا نشدنی با آموزش و پرورش ایران گره خورده است. مردی که با ایستادگی در برابر مکتب داران و کسانی مخالف آموزش و پرورش مدرن در ایران بودند توانست نخستین مدارس ابتدایی را در ایران راه اندازی کند. رشديه متولد شهر تبریز بود و بعد از پایان دوران مقدماتی تحصیل در مکتب خانه، برای خواندن درس طلبگی به استانبول و مصر و بیروت رفت. این سفر زندگی او را تغییر داد. او در استانبول از نزدیک با آموزش و پرورش مدرن که از پایه دبستان آغاز می شد آشنا شد و متوجه شد که دارالفنون مدرسه مناسبی برای آموزش و پرورش نیست. دارالفنون از ابتدای تاسیس بیشتر شبیه مدارس تکمیل و کالج بود و دانش آموزانی که وارد این مدرسه می شدند باید مقدمات آموزشی را از قبیل خواندن و نوشتن و حساب و کتاب آموخته بودند. آموزش این مقدمات در آن زمان به عهده مکتب خانه ها بود که شیوه بسیار قدیمی برای آموزش داشتند. رشديه بعد از دیدن مدارس ابتدایی در عثمانی با توجه به شباهتی که میان رسم الخط فارسی و غربی بود تصمیم گرفت شیوه ای ساده تر را برای آموزش الفبا اختراع کند. او برای پیاده کردن نظام آموزشی خود به ایروان رفت و نخستین مدرسه خود را در این شهر راه اندازی کرد. در همین شهر بود که ناصرالدین شاه او را دید و از نزدیک در جریان آموزش هایی قرار گرفت و از او دعوت کرد تا در ایران مدرسه ای راه اندازی کند. رشديه در سال ۱۳۰۵ به ایران آمد و در منطقه ششکلان تبریز در مسجد مصباح الملک نخستین مدرسه خود را راه اندازی کرد. مدرسه ای که در قدم نخست مورد توجه مردم به ویژه بزرگان تبریز قرار گرفت و فرزندانشان را در آن جا ثبت نام کردند. این مدرسه به مدت یک سال کار خود را به خوبی انجام داد. از آن جایی که آموزش های این مدرسه بسیار ساده و قابل درک بود مردم از آن استقبال کردند. همین باعث ناراحتی مکتب دارانی شد که

در آذربایجان راه اندازی کرد. مدرسه بعدی که با اصول اروپایی در تبریز راه اندازی شد مدرسه ارامنه تبریز بود که در حیاط کلیسای لیل آباد با سرپرستی هاگوب قره باغی تاسیس شد. این مدرسه در فاصله سال های ۱۲۹۰ تا ۱۳۰۳ با کمک مالی آقای ذکریا و سرکیس و سیمون تومانیان اداره می شد. در سال ۱۳۱۴ قمری زمانی که تامارا تومانیان دختر زکریا در بیست سالگی در گذشت و برادرش گریگور تومانیان سهم ارثیه خواهرش را به ساخت ساختمان عالی برای مدرسه قرار داد، مدرسه را به اسم تامارا نامگذاری کردند. مدیریت مدرسه تامارا را آلکسانیان و بارون هاگوب و داهی بر عهده داشتند. مدرسه تامارا در سال ۱۳۱۷ به اسدی تغییر نام داد و تا شهریور ۱۳۲۴ با بودجه دولتی اداره می شد. در این تاریخ بار دیگر باز به اسم تامارا تغییر نام داد و ملی شد.

دومین مدرسه در زمان ولیعهدی مظفرالدین شاه تاسیس شد که مدرسه مظفری نام گرفت. این مدرسه دارالفنون تبریز نام گرفت. اما بعد از اعزام حسنعلی امیرنظام گروسی مدیرش به تهران به خاطر مخالفت برخی از علما تعطیل شد.

در سال های حدود ۱۸۷۹ توسط میس ماری جیود آمریکایی دو مدرسه کوچک در محله ارمنی نشین تبریز راه افتاد. یکی در لیل آباد که در آن دوازده نفر دانش آموز مسلمان و مسیحی و آسوری و فرزندان خانواده های فرانسوی درس می خوانند. دومین مدرسه در قلعه یا کوه آرامیان تاسیس شد و هشت دانش آموز ارمنی داشت.

در همین سال این مدرسه به یک موسسه شبانه روزی دخترانه اعم از مسلمان و ارمنی تبدیل شد و میس و نحوک مدیریت آن را به عهده گرفت. در ابتدا سه نفری دانش آموز داشت و تا پایان سال به ۱۰ نفر رسید. تا ۱۲۶۱ شمسی - ۱۸۸۲- ساختمان مدرسه بسیار کوچک بود. در این سال ساختمان مدرسه مموریال تخریب و ساختمان جدید و استانداردتری ساخته شد.

در سال ۱۲۶۲ عده دانش آموزان به ۴۲ نفر رسید. در عرض همان سال یک باب کودکستان هم اضافه شد. در سال ۱۳۱۳ با منحل شدن مدارس خارجی در ایران نام مدرسه از مدرسه دخترانه اناث آمریکایی به مدرسه پروین تغییر نام داد و شبانه روزی آن نیز تعطیل شد.

چرنداب راه اندازی شد. این بار او را تهدید به کشتن کردند. او مدرسه بعدی در تبریز را در محله نویر راه انداخت. این مدرسه هم در حمله طرفداران مکتب داران با بمب خراب شد. اما رشديه قصد به باز کردن مدرسه کرده بود. مدرسه پنجم در محله بازار راه افتاد. مدرسه ای که کشته شدن یکی از دانش آموزان در حمله به آن سرنوشتش را تراژیک کرد. ششمین مدرسه در لیل آباد راه افتاد. این مدرسه سه سال دوام آورد و در کنارش رشديه مدرسه ای برای بزرگ سالان راه اندازی کرد. اما در نهایت این مدرسه با حمله مکتب داران خراب و این بار خود رشديه هم زخمی شد. او برای هفتمین مدرسه به مشکل بزرگی بر خورد و کسی حاضر نبود خانه اش را برای مدرسه به او بسپارد. پس رشديه با فروش زمین زراعی خود مدرسه ای با میزو صندلی و تخته سیاه راه انداخت. این مدرسه هم تخریب شد و رشديه این بار دلسرد می خواست از ایران به قفقاز برود که با علی خان امین الدوله که والی آذربایجان شده بود مواجه شد. امین الدوله که و صف او را شنیده بود با حمایت از رشديه مدرسه ای با شکوه را در ششکلان افتتاح کرد و رشديه به مدیریت آن انتخاب شد. این مدرسه تا زمانی که رشديه در تبریز بود فعالیت می کرد. اما به خاطر دعوت رشديه به تهران و راه اندازی مدرسه ابتدایی رشديه در تهران تعطیل شد. اما مدارس رشديه تبریز آغازی بود بر سنت مدرسه سازی در ایران.



دانش آموزان مدرسه رشديه آنگونه که از تصویر بر میآید شاگردان این مدرسه لباس متحد الشکله تن می کردند. عکس از آرشیو موسسه مطالعات تاریخ تبریز

شهر اولین مدارس ساخت مدارس توسط رشديه در تبریز هرچند برای او سرانجام خوبی نداشت. اما نهضت مدرسه سازی در ایران و بخصوص

مدارس ارومیه بعد از مسیونرها ارومیه همانطور که پیشتر گفته شد بعد از تبریز میزان مسیونرهایی بود که مدرسه سازی کردند. اما از این که بنای هرکدام از این مدارس در کجا قرار داشته اطلاع زیادی نداریم. می دانیم که بخشی از مدارس خارجی بعد از این که در سال ۱۳۱۳ مدارس ایران ملی شد تغییر نام دادند.

در حال حاضر قدیمی ترین ساختمان مدرسه ارومیه، مدرسه هدایت این شهر است که در ساختمانی ۱۳۰ ساله از دوران قاجار مستقر شده است. این مدرسه خانه یکی از شاهزادگان قاجار بود که در حدود ۱۳۴۷ با تغییر کاربری مدرسه خانه مسکونی بوده است، دارای اندرونی و بیرونی با ۸ ساختمان مجزا است. سه اتاق ارسی در طبقه بالا و یک حیاط و ایوان ستون دار دارد که به قرنیه در دو بخش شمال و جنوبی ساخته شده است. نقطه ثقل این مدرسه تاریخی شاه نشین آن است که در مرکز بنا قرار دارد. فرم طاق نما و آجرهای لعابدار فیروزه ای آن نیز با وجود آسیب های وارد به ساختمان همچنان دیدنی هستند.

دومین مدرسه تاریخی ارومیه مدرسه تاریخی ۲۲ بهمن است که در دوره پهلوی با کاربری مدرسه در مرکز این شهر در زمین یکی از مدارس مسیونری این شهر ساخته شد. زیربنای این مدرسه ۵ هزار و ۱۰۰ متر است. قبل از ساخته شدن این بنا در سال ۱۳۱۳ یک دبیرستان سه کلاسه در آن قرار داشت. اما وزارت آموزش و پرورش آن را خرید و ساختمان جدید را بنیان کرد و مدرسه تا انقلاب به اسم رضا شاه نام داشت. بعد از انقلاب به ۲۲ بهمن تغییر نام داد.

مدرسه دیگری در ارومیه به اسم چمران نیز هست که در سال ۱۳۰۴ ساخته شده است. در کنار این مدارس نمی توان از مدرسه طب ارومیه نام نبرد که کنار ساختمان مدرسه قدیمی لعیا قرار دارد. مدرسه ای که حالا به عنوان یکی از زیر مجموعه های آموزش و پرورش استفاده می شود. اما مدرسه طب ارومیه را نخستین مدرسه پزشکی ایران می دانند که در کوچه ارک قرار دارد و معماری زیبایی داشته است. متأسفانه بخشی از معماری مدرسه طب در بمباران های هواپیماهای عراقی از بین رفته است.

مرحوم حاج میرزا احمد مدرس، برادر رشديه، بعد از رفتن برادرش به تهران در محله ششکلان مدرسه ای را تاسیس کرد که به مجد معروف شد. در کنار این مدرسه، چهار مدرسه رشد و قدس و نوبر و قدسیه راه اندازی شد. این چهار مدرسه در سال ۱۲۸۵ در هم ادغام شدند و به اسم اتحاد نوبر در دربند میراب ها در محله نوبر مدرسه تازه ای تاسیس کردند. مدرسه نوبر بعدها شعبه ای هم در مقصودیه راه انداخت. این مدرسه در سال ۱۳۱۳ به اسم فخررازی تغییر نام داد.

مدرسه متوسطه محمدیه در ۲۶ آذر ۱۲۹۵ به همت دکتر عباس لقمان ادهم تاسیس شد. این مدرسه در سال اول در محله سرخاب ساختمان حاج میرزا موسی خان امین الملک دایر بود و بعد به خانه های فرمانفرما در ششکلان منتقل شد. در سال دوم مدرسه ۱۰۰ محصل داشت. این مدرسه یکی از مدارس مهم تبریز بود. در سال ۱۲۹۹ اسماعیل امیرخیزی مدیریتش را به عهده گرفت و مدرسه به حیاط صندوقخانه حرمخانه محل دبیرستان شاهدخت برده شد. در سال ۱۳۱۳ این مدرسه به اسم فردوسی تغییر نام داد و از معلم های مدرسه علی اصغر شمیم بود. در سال ۱۳۱۸ این مدرسه به ساختمان دانشسرای پسران برده شد. بخش دوره دوم دبیرستان هم به ساختمان مدرسه پروین در لیل آباد منتقل شد.

ماه سلطان خانم معروف به علویه سید پیران در سال ۱۳۰۰ شمسی مدرسه عزت را در محله نوبر کوچه میراب ها با کمک میرزا ابراهیم ادیب راه اندازی کرد. این دبستان در ابتدا دو کلاسه بود و در سال ۱۳۰۹ شش کلاسه شد. تا سال ۱۳۱۵ مدرسه ملی بود و از شهریه تامین هزینه می کرد. در این سال مدرسه به وزارت فرهنگ سپرده شد و خدمات خود را گسترش داد.

مدرسه صنعتی که بعدها هنرستان نامیده شد در سال ۱۳۰۹ زمان ریاست دکتر محسنی افتتاح شد و غلامعلی ملکی مدیریتش را به عهده گرفت. در ابتدا، مدرسه دو رشته درودگری و فلزکاری داشت. در سال ۱۳۱۰ این مدرسه به وزارت صناعت و معادن منتقل شد. چون مدرسه صنایع ظریف در تبریز منحل شد، در اوایل سال ۱۳۱۱ رشته نقاشی هم به مدرسه زیر نظر رسام ارژنگی منتقل شد.

اردبیل و تلاش ناکام هیئت نشر معارف

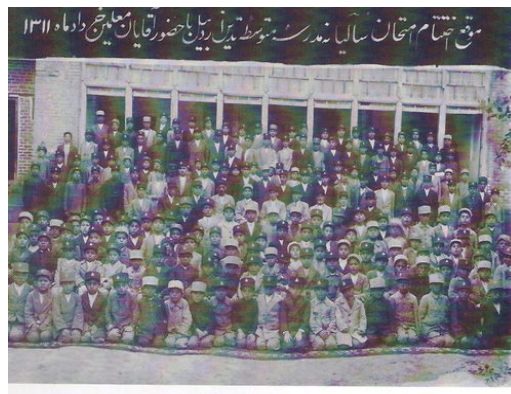
اگر مجلل السلطان برای سرکوب آزادی خواهان هیئت نشر معارف فرستاده نشده بود شاید اردبیل بعد از تبریز و تهران سومین شهری بود که صاحب مدرسه می شد. اما این اتفاق نیافتاد و کار راه اندازی مدارس مدرن در اردبیل تا ۱۲۹۶ که میرزا عبدالمجید تدین تصمیم به ساخت مدرسه تدین بزند به عقب افتاد. میرزا عبدالمجید که متولد اردبیل در محل پیر مادر بود در مکتب خانه میرزا عزیز مکتب دار که معروفترین مکتب دار اردبیل بود سواد آموخت و بعد از اتمام درشش با صلاحدید و مشورت استادش میرزا عزیز، خانه ای در کوچه حسن آباد پیر عبدالملک را اجاره و مدرسه خود را راه اندازی کرد. او برای نخستین بار به جای مدرسه از دبستان برای واحد آموزش خود استفاده کرد. این نامگذاری باعث شد در سال ۱۳۱۲ کمیسیون تدوین نظامنامه ی ترتیب معلم برای مدارس ابتدایی واژه دبستان را جایگزین مدرسه برای دوره ابتدایی کند. دبستان تدین بی تردید یکی از مهمترین مدارس اردبیل است که شاگردان زیادی را ترتیب کرد.

مدرسه می کردند. این مدرسه در زمانی که سرتیپ فرمانده لشکر اردبیل بود، مورد حمله قرار گرفت و بخشی از آن تخریب شد. اما سال ۱۳۰۱ بار دیگر راه اندازی و به اسم مدرسه نمره و بعد سنایی فعالیت کرد. مدرسه سنایی در سال ۷۵ تخریب و به مدرسه جعفری اسلامی ملحق شد. نمی شود از مدارس اردبیل بگوییم و اشاره ای به مدرسه ملی هدایت نکنیم. سومین مدرسه این شهر که بی تردید مانند دو مدرسه قبلی اهمیت زیادی داشت. این مدرسه با همت روحانی جوانی به اسم حاج سید یوسف هدایت الهی که مکتبدار بود در محله قاجاریه اردبیل راه اندازی شد. مدرسه در ابتدا به شکل مکتب خانه ای بود که میزونیمکت و تخته سیاه داشت. ما کم کم در سال ۱۳۰۰ میرزا یوسف مدرسه را با یاری برادرانش گسترش داد. مدرسه هدایت چند بار در طول فعالیت خود تغییر مکان داد و از محله قاجارها به محله شهیدگاه و کوچه ارمنستان و بعد باز به خیابان قاجارها برگشت. این مدرسه تا ۱۳۵۸ توسط خانواده هدایت اداره شد.



دانش آموزان هدایت اردبیل در سال ۱۳۰۷/ عکس از آرشیو مجله اشیق

مدرسه مهم دیگری که در اردبیل راه اندازی شد دبستان دولتی انواری بود. مدرسه که در سال ۱۳۰۳ با نام دبستان نمره ۳ به همت مرحوم شیخ السلام محمد قدس که مدیر مدرسه سنایی بود راه اندازی شد. این مدرسه محله اونچی میدان تاسیس شد. در سال ۱۳۳۰ احدوهاب زاده نماینده مردم اردبیل عمارتی را



جمعی از دانش آموزان مدرسه تدین اردبیل/ عکس از آرشیو مجله اشیق
همزمان با تلاش عبدالمجید خان تدین، دکتر امیر علم الملک رییس معارف آذربایجان اولین مدرسه دولتی اردبیل را با همراهی میرزا افضل الله سلیمی افتتاح کرد. این مدرسه که به مدرسه احمدیه مشهور شد، با عوارض کالاهای وارداتی و صادراتی اداره می شد. در زمان جنگ جهانی اول به هیئت معارف اردبیل سپرده شد و آن هم با موافقت بازرگانان و حاکم اردبیل از هرلنگه مال التجاره ای که از آستارا می آمد دو شاهی و از هر مسافریک قران می گرفتند و صرف امورات

ساخت این مدرسه، خیابانی اصلی شهر ساخته شده بود. دبیرستان صفوی در سال ۱۷ افتتاح شد. نام مدرسه از شیخ صفی الدین اردبیل صفوی گرفته شده بود و جالب این که بخشی از هزینه های ساخت این دبیرستان که نود و پنج هزار تومان بود را از محل عواید موقوفات شیخ صفی تامین کردند.

ملک الشعراى بهار برای ماده تاریخ این مدرسه سرود:

از صفی شیخ چون شد ختم این بنای عالی آل هم به نام
نامی یوسف آل صفی آمد مسما
زد رقم کلک بهار از بهر تاریخ بنایش باد دایم
اردبیل از این دبیرستان مصفی
کلام آخر

نوشتن درباره مدارس تاریخی آذربایجان کاری بزرگ و طولانی است. اگر بخواهیم از همه مدارس تاریخی این منطقه صحبت کنیم شاید بتوانیم یک کتاب چند صد صفحه ای تدوین کنیم. آن چه خواندید حتما جاهای خالی مدارس تاریخی قزوین و زنجان، میانه، مغان، مراغه و بناب و شبستر و ... دارد.

به مساحت ۸۵۰ متر و ۹ اتاق در محله کلبعلی شاه کوچه هدی خریدان و به آموزش پرورش هدیه کرد به مدیر مدرسه تحویل شد. این مدرسه در سال ۱۳۴۸ بازسازی شد.

اما نخستین مدرسه دخترانه اردبیل دبستان دخترانه مهستی بناب یا پوراندخت بود که در سال ۱۳۰۰ و با وجود مخالفت های زیاد راه اندازی شد. به گفته رییس وقت آموزش و پرورش اردبیل مرحوم صفوت این مدرسه در حالی افتتاح شد که مدیر مدرسه از ترس مردم به افتتاحیه نیامد. این مدرسه بعد از مدتی به جایی امن منتقل شد و همین باعث شد تعداد دانش آموزان مدرسه افزایش پیدا کند. در سال ۱۳۱۶ مقطع متوسطه به مدرسه اضافه شد و به دبیرستان تغییر نام داد. این دبیرستان در سال ۱۳۵۸ به مدرسه سمیه تغییر نام داد.

آخرین مدرسه ای که در این گزارش می خواهیم از آن صحبت کنیم دبیرستان صفوی است که در فاصله ۱۳۱۵ تا ۱۷ برروی گورستان قدیمی تاوارقاپوسی در محله شاه باغی اردبیل ساخته شد. معماران این مدرسه آلمانی بودند و آن را در زمینی به مساحت ۷۰۷۶ مترمربع زیر بنا طراحی کردند. همزمان با

گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران

جنبش دموکراتیک آذربایجان و دولت انقلابی پیشه وری/ بخش نهم

رسول مهریان



معروف به جشن و پایکوبی پرداختند، و در این میان رفتار حزب ایران و شخصیت های آن بسیار آموزنده است.

حزب ایران که در جبهه ی مؤتلفه ی احزاب آزادی خواه (حزب توده ایران- فرقه دمکرات آذربایجان- فرقه دمکرات کردستان- حزب جنگل- حزب سوسیالیست) شرکت داشت، به محض شروع حمله ی مسلحانه به آذربایجان، وحشت زده متوقف شد، اما نتوانست فوری در جبهه ی مخالف

۶- ائتلاف بورژوازی لیبرال با ارتجاع به منظور سرکوب نهضت آذربایجان/ قسمت اول

در مورد نهضت ۲۱ آذر مقالات و کتابهای فراوان نوشته شده است و بسیاری از آن مقالات و اظهارنظرها و اخبار و گزارش های ژورنالیستی موافق و مخالف، تا حد امکان مورد مطالعه و دقت نگارنده قرار گرفت، اما آنچه جالب و آموزنده است، رفتار و رویه ای است که بورژوازی ملی و شخصیت های آن در طیف گسترده ی روزنامه نگاران ملی هوراکش هیئت حاکمه و وعظ السلاطین و علمای درباری از خود نشان دادند. در آن روزهای تیره و تاری که هجوم علیه دموکراسی و آزادی شروع شد، همه ی این روزنامه نگاران ملی و علمای درباری همراه کثیفترین خان ها و فئودال های

در مقابل چشم بیگانگان و در پناه اسلحه آنان انجام گرفته بود. خیلی از مردم ایران این وضعیت را گناهی غیرقابل عفو دانستند، مخصوصاً که اصرار در نگاه داری زبان ترکی و بعضی اشتباهات دیگر قلب وطن پرست ایرانیان را جریحه دار نگاه می داشت. از این جهت عده ای از ایرانیان نسبت به این وضعیت بدبین بودند». 1

در مقاله ی دیگری در همان شماره اعلام شد، «یک بار دیگر ثابت شد که ایران تجزیه نمی شود. موضوع آذربایجان ظاهراً حل شد، خطر یک جنگ بزرگ داخلی از میان رفت و آقایی قوام السلطنه رسماً اظهار داشت که از این فرستادن قوا جز حفظ و استقلال ایران و مخصوصاً حفظ آزادی انتخابات منظوری ندارد. 2 بعد از روی خوش نشان دادن به حضرت اشرف قوام السلطنه روز بعد نوشت: «امروز وضعیت تازه ای که در کشور پیش آمده. در یک گوشه از ایران قدرتی از میان رفته و قدرت تازه ای جای آن را گرفته، هر جا قدرت تازه ای به وجود آید دست های سوءاستفاده چپ را به دور خود جمع می کند. فرقه ی دموکرات آذربایجان از این بلا در امان نماند و اگر فرقه ی دموکرات آذربایجان بدین خطر متوجه بود شاید به این صورت در هم نمی شکست». 3 و این اظهار نظر و متهم کردن فرقه ی دموکرات به سوءاستفاده های موهوم، در موقعی اعلام می شود، که ابعاد و عمق جنایات و ایلغار ارتش مزدور شاه، خوانین ذوالفقاری، سرلشگر یمین افشار، ملک قاسمی ها، اسکندری ها، جمشید اسفندیاری ها و ابوالقاسم جوان ها در آذربایجان به آن درجه از وحشیگری رسیده است، که در تاریخ ایران کم نظیر می باشد. این همه جنایات را حزب ایران به عنوان سوءاستفاده ی عده ای سوءاستفاده چپ که در هر قدرت تازه به دوران رسیده ای امری جبری و محتوم است، توجیه و تحمیل می کرد. اما هنوز این مقالات و اظهار نظرهای دوپهلوی، دربار و قوام و ارتش را قانع نمی کرد. زیرا نوکری باید صریح و چاکرانه و مخلصانه باشد و ناچار حزب ایران بالاخره سنگ تمام گذاشت و یک سلسله مقالات بالا بلند با درشت ترین حروف در تجلیل از ارتش نوشت و اعلام کرد: «مشاهده ی قیافه های مردانه ی سربازان غیرتمند و بردبار ایرانی، مشاهده ی سربازان بردباری که مظهر عالیترین درجات انضباط و میهن

و ضدیت با جنیش قرارگیری، با این همه سخت از همراهی با جنیش اظهار پشتیبانی کرد و پس از مدتی کوتاه که در ورطه ی انفعال و ندامت غوطه ور بود، بالاخره به خود آمد و پس از سکوت تاییدآمیز نسبت به جنایات فجیع ارتش شاهنشاهی و چماقداران و قداره بندان خوانین و ایلات مسلح ذوالفقاری و اسلحه دارباشی و سرلشگر یمین افشار و... بالاخره وضع خود را روشن کرد، تا حدی که موجب رضایت هیئت حاکمه و دربار و ارتش شود. به طوری که با انتشار مقالاتی علیه پیشه وری و حزب توده ایران خود را تبرئه کرد.

از طرفی حزب ایران در جریان حرکت به طرف ارتجاع تنها نبود، بلکه گروهی از شخصیت های مجذوب امپریالیسم آمریکا، مانند دارودسته ی خلیل ملکی که عوامل سفارت و دربار پهلوی از مدت ها پیش روی آنها به آسانی کار می کردند، در قیافه ی چپ نمایی، با ملی ها همدست شدند و بعدها با کثیفترین و تهوع آورترین نوع آن احزاب و شخصیت ها مانند دکتر مظفر بقایی و علی زهري در حزب زحمتکشان، علیه حزب توده ایران همدستی و همدانستی کردند و آنچه توانستند علیه نهضت مردمی آذربایجان و حزب توده ایران ستمپاشی کردند. این همه القاء شبهه و بدآموزی ها و کج اندیشی ها که در اذهان عمومی علیه شادروان پیشه وری و نهضت آذربایجان وجود دارد، مولود همان دسیسه ها و اتحاد خبیثه خلیل ملکی، مظفر بقایی، حسین مکی، مهندس زیرک زاده و ابوالفضل قاسمی است.

حزب ایران پس از خروج از کابینه ی ائتلافی در روز پنجشنبه 30 آبان 1325 اعلام کرد؛ «هم مسلکان، شعار ما در این روزهای تاریک این است، در سنگرهای خود مردانه دفاع کنیم، تسلیم زور و فشار و تطمیع نشویم تا موقع حمله برسد». حزب ایران مدتی به دفاع از ائتلاف و همکاری خود با حزب توده ایران ادامه داد و مقالاتی به نعل و به میخ به قلم مهندس احمد زیرک زاده در روزنامه «جبهه» منتشر شد و چند کنفرانس در توجیه و تفسیر ائتلاف برگزار کرد، و بالاخره نتوانست در چنین موضعی باقی بماند، و روز 22 آذر که قتل عام فرقه ی دموکرات آذربایجان یعنی مؤتلف بزرگ احزاب مؤتلفه شروع شد، اظهار عقیده کرد: «فرقه ی دموکرات آذربایجان از یک موقعیت بین المللی استفاده کرده بود تولدش

اعضای کمیته مرکزی و شورای عالی حزب از میان هیئت مؤسس که مجموعه ای از تکنوکرات ها و مهندسين و تنی چند استاد دانشکده حقوق و کشاورزی و پزشکی بودند، انتخاب و به اعضای حزب معرفی شد، که عیناً آسامی آنان از روزنامه ی باستان ارگان موقت حزب ایران به شماره ی 14 مورخه 28 اسفند ماه 1325 نقل می شود. 5

کمیته ی مرکزی:

الهیاری صالح / حسین تقوی / مهندس احمد زنگنه / مهندس احمد زیرک زاده / مهندس علیقلی بیانی / دکتر ایراهیم عالمی / مهندس حق شناس (جهانگیر) / مهندس محسن عطایی / مهندس عباس گزیده پور / غلامحسین زیرک زاده

شورای عالی حزب:

آقای دکتر جهانشاه صالح / دکتر کریم سنجابی / دکتر جناب / مهندس سیف اله معظمی / مهندس ناصر معتمد / دکتر محمد علی غربی / دکتر نعمت الهی / مهندس پایور / محمد پور سرتیپ / مهندس نظام الدین موحد / مهندس خطیر / دکتر ریاحی / مهندس ابوالقاسم زیرک زاده / محمد مشایخی / هوشنگ هوشیدر / مسعود زنگنه / ناصر موسوی

به موازات این عقب گرد فضاحت بار حزب ایران و تکنوکرات های ملی، علمای درباری نیز به صحنه ی مداحی و دعاگویی شاه آمدند و روزنامه های تهران اعلام کردند، به مناسبت ختم غائله ی آذربایجان، عریضه تشکرآمیزی از طرف علمای تهران به شرح زیر حضور اعلیحضرت همایونی تقدیم گردید:

در این موقع که بشارت فتح و پیروزی ارتش شاهنشاهی در آذربایجان رسید عموم دعاگویان و قاطبه ی مسلمین تشکرات صمیمانه ی خود را از اقدامات و فداکاری های ارتش شاهنشاهی در راه حفظ مملکت و دیانت اسلام و رفاهیت اهالی آن سامان تقدیم و سعادت و عظمت اعلیحضرت همایونی و کشور شاهنشاهی را از خداوند متعال مسئلت داریم:

میر سید محمد بهبهانی / آیت اله زاده شیرازی / حاج میرزا عبدالله تهرانی / شیخ علی مدرس / امام جمعه ی تهران (سید حسن امامی) / آیت اله زاده اصفهانی / آیت اله زاده ی مازندرانی / شیخ بهاءالدین نوری نبوی / شیخ محمدعلی لواسانی / شیخ جواد شریعتمدار / حاج سید محمد حسین

پرستی هستند، مشاهده ی صفوف مرتب و منظم سربازانی که در خیابان های تهران عبور می کنند، مشاهده ی اندام های رشید افسران و سربازانی که سوار بر اسب از کوی و برزن ها می گذرند، مشاهده ی تانگ ها و تجهیزات جنگی در موقع سان و دفیله طبعاً شخص را به هیجان می آورد و قلب ها را به طپش وامی دارد و کمترین فرد ایرانی می تواند ادعا کند که صدای پای شمرده و منظم صفوف سربازان احساسات وطن پرستی را در او تحریک نکرده باشد، کمتر فرد ایرانی را می یابید که ارتش را از عمده ترین مظاهر ملیت ایران نداند. 4

این همه مدح و ثنای اندام های رشید سوار بر اسب و تانگ و توپ ارتش، در زمانی صورت می گیرد که این ارتش با همه تانگ و توپش و افسران قلنشن دیوانش، به فرمان مستقیم مستشاران آمریکایی، خون مردم آذربایجان را به زمین می ریزد و از کشته پشته می سازد. از این زمان مهندس احمد زیرک زاده گرداندگی حزب را به عهده گرفت و روزنامه ی جبهه را کم کم تبدیل به یک بلندگوی ضدشوروی و ثناگویی آمریکا کرد و تلاش فراوانی به عمل آمد تا کاملاً از دربار پوزش طلبی شود و به دنبال اظهار پشیمانی و انفعال آقای اللهیار صالح از ائتلاف با حزب توده ایران و قبول و تایید اینکه؛ «نیاید با بیگانه پرستان و کسانی که علیه زبان شیرین فارسی و استقلال و تمامیت ارضی ما توطئه می کردند همدستی و ائتلاف شود» و ادعای آقای مهندس احمد زیرک زاده، به اینکه، «فرقه ی دموکرات با کمک اسلحه بیگانگان ایجاد شده و اصرار در نگهداری زبان تُرکی، قلب وطن پرست ایرانیان را جریحه دار کرده بود» و از این قبیل ناله و زاری و ندبه ها، توانستند از حمله و هجوم بعضی مخالفین دو آتشی ی خود مانند دکتر شمس الدین جزایری و محمد نخشب که این زمان موقعیت را برای تسویه حساب های شخصی با عده ای از مهندسين و تکنوکرات ها مانند مهندس علی قلی بیانی و مهندس احمد زنگنه و مهندس زیرک زاده مناسب تشخیص می دادند، جلوگیری کنند پس از یک سلسله بندوبست ها و مذاکرات و مشاجرات که از تاریخ دوشنبه دوازدهم اسفند تا دوشنبه بیست و ششم اسفند ماه 1325 طول کشید،

یمینی و اسلحه دارباشی که در خدمت ارتش در عملیات خمسة و آذربایجان شرکت داشتند و بر ضد ماجراجویان شرکت کردند، به شرح ذیل به دریافت نشان و درجات افتخاری نایل :

1 محمود ذوالفقاری به 4 همایونی

2-مصطفی ذوالفقاری به درجه ی سروان افتخاری و نشان یک شجاعت

3-آقای امیرافشاری درجه سرگردی افتخاری و نشان درجه یک شجاعت

4-آقای اسلحه دارباشی درجه سروان افتخاری و نشان درجه یک شجاعت و سواران این طوایف نیز به دریافت نشان درجه 2 و 3 شجاعت مفتخر شدند. همین

بذل و بخشش های شاهانه در حق جمشیدخان اسفندیاری ، صولتی ، ملک قاسمی عزت الملوك ساسانی و خوانین گیلان و مازندران و سران دزد و غارتگر بختیاری و قشقایی و چند نفر روزنامه نویس منحرف و گمراه ادامه یافت. در نتیجه محمد ذوالفقاری به وکالت مجلس رسید و تا نیابت ریاست مجلس شورا ترقی کرد و ناصر و خسرو قشقایی دزد و غارتگر اموال مردم فارس و قاتل سربازان و افسران تیپ کازرون، با احترام و تجلیل وارد تهران و به نمایندگی مجلس منصوب شدند. آقای دکتر حسین فاطمی و دکتر کویانی نیز با نطق و خطابه و مقاله نویسی و انتشار خیرهای دروغ در مجالس و مجامع و روزنامه باختر، هیئت حاکمه یاری فرمودند. با لآخره 22 روز یکشنبه دی ماه آقای وزیر فرهنگ،* آقای دکتر کویانی را به معاونت وزارت فرهنگ به اعلیحضرت همایونی معرفی کردند. 7 و روز سه شنبه 24 دی ماه آقای وزیر بازرگانی و پیشه و هنر، آقای دکتر فاطمی را به حضور اعلیحضرت همایونی به معاونت آن وزرات خانه معرفی کردند. 8 و از آن زمان نزدیکی روشنفکران و تکنوکرات ها به منظور تصاحب قدرت و ثروت و یا مصونیت از گزندهای احتمالی، به ارتجاع و امپریالیسم و سفارت آمریکا و ابراز خلوص و چاکری به دربار سریع تر شد. عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه ی کیهان نیز در این مسابقه شرکت کرد، و پس از سقوط و شکست نهضت آذربایجان شدیدترین حملات و هتاکي ها

لواسانی/ شیخ علی آقا سولقانی/ علم الهدی شیرازی/ حاج سید نصرالله شوشتری/ حاج احمد کرمانشاهی/ شیخ احمد نجفی/ حاج شیخ محمد نهاوندی/ ابن الشیخ تهرانی/ میرزا موسی امام مسجد بزازها/ سیدعلی اصغر جزایری/ حاج شیخ العراقرین بیات/ حاج سید ابوالقاسم عاملی/ حاج سید هبت اله امام اهوازی/ حاج شیخ مهدی نجم آبادی/ ظهیرالاسلام تولیت مدرسه سپهسالار/ سید علی اصغر خویی/ شیخ هدایت اله ملکی/ میرزا عبدالحسین شیرازی/ شیخ باقر رسولی/ حاج آقا حسن نجم آبادی/ سیدمحمد حسن الانکجی/ سیدمحمد علی انکجی/ حاج سید محمدباقر تهرانی/ سید صدرالدین موسوی/ میرزا مصطفی لواسانی/ سید احمد لواسانی/ سید محمدرضا زنجانی/ سید جلال الدین بیوک 6

در همین زمان که ارتش خونخوار شاه در آذربایجان به قتل عام مردم آزاده دست میزد، خبر فوت عالم ربانی مرحوم سید الوالحسن اصفهانی به تهران رسید و از احترامی که توده ی مردم به مرجع تقلید خود داشتند، دربار و قوام السلطنه سوءاستفاده کردند و شاه در مجلس ختم سید شرکت کرد و چه تظاهرات و ابراز احساسات که برایش راه نیانداختند، و در آن تظاهرات به ارتش ظفرنمون که علیه بیگانه قیام کرده است، درودها فرستادند و در میان این همه هووجنجال و ابراز احساسات وطن پرستانه ی آمریکایی پسند و ارتجاع خوشحال کن، کسی از عمق وحشیگری و خونریزی و قتل و غارتی که ارتش و طوایف مسلح تحت فرمان ذوالفقاری، امین افشار، جمشید خان اسفندیاری، صولت الدوله، سرلشگر مقدم و ملک قاسمی مرتکب شدند، خبردار نشد. علمای درباری و وعاظ السلاطین جیره خوار فئودالیسم همراه با یک مشت روزنامه نگاران مزدور و ریپورترهای دروغ پرداز که به نام خبرنگار گزارش های جنایات موهوم فرقه ی دموکرات آذربایجان را در روزنامه های باختر، آتش، فرمان، استخر، کیهان و اطلاعات منتشر می کردند، به انحراف اذهان عمومی پرداختند و یک شبه فئودال های خونخواری مانند امیرافشاری، ذوالفقاری ها و اسفندیاری ها به سرهنگی و درجات نظامی رسیدند و اعلام شد:

در اثر فداکاری و مجاهدات سواران ذوالفقاری و امیرافشار و

مقالات متعدد حزبی روحیه و خصلت و رفتار دو گانه ی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی را تشریح کرده بود، اینک به گونه ای باز و لخت و عور در صحنه ی زندگی ایران با همه ی دردناکی و اسف باری مشاهده شد. کم کم احزاب و شخصیت های ملی به جاده ی سازش و تسلیم و همراهی با مرتجع ترین قشر هیئت حاکمه و شخصیت های سیاسی افتادند و با شرکت در انتخابات پانزدهم مشروعیت آن را اعلام کردند. انتخاباتی که در اوج خون ریزی و سفاکی علیه مبارزین توده ای و دموکرات، ترتیب داده شد تا سرپوشی برای آن جنایات شود و همه ی این صحنه سازی انتخاباتی توسط حزب ایران و دکتر مصدق کاملاً به نفع ارتجاع و حزب دموکرات قوام تمام شد که به آن خواهیم رسید.

- 1-نبرد امروز به جای جبهه، مورخه جمعه 22 آذر 1325
- 2-نبرد امروز به جای جبهه، شماره ی 13، مورخه 22 آذر 1325
- 3-نبرد امروز به جای جبهه، شماره ی 14، مورخه 24 آذر 1325
- 4-اخبار ایران به جای جبهه، ارگان حزب ایران، دوشنبه دوم دی ماه 1325
- 5-روزنامه ی باستان ارگان موقت حزب ایران، شماره ی 14، مورخه 4 شنبه 28 اسفند 1325
- 6-سالنامه ی پارس، سال 26، ص 135 و 136
- *-بود وزیر فرهنگ دکتر سیدعلی شایگان
- 7-سالنامه پارس ص 153 شال 25
- 8-همانجا
- 9-از شماره های 952 و 983 روزنامه کیهان اردیبهشت ماه 1325
- 10-از شماره های 952 و 983 روزنامه کیهان اردیبهشت ماه 1325

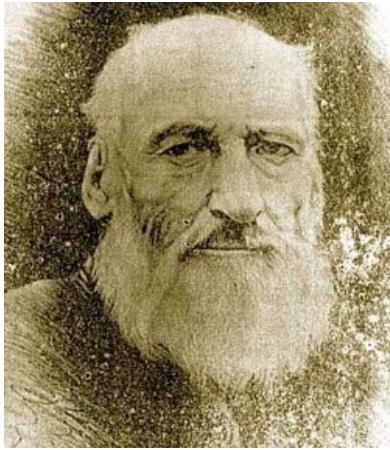
را به پیشه وری رو داشت. خوانندگان روزنامه ی کیهان هنوز مقالات این مرد پلید را که مظهر زنده و مجسم روحیه ابن الوقتی و روزنامه نویسی های نوکرسفت بود، فراموش نکرده اند که قبلاً می نوشت: «اگر دولت این نهضت را خاموش کند جای حرف نیست که بساط سابق به زودی برخواهدگشت، باز هم منقل ها مدار سیاست کشور خواهدشد. مقدرات من و شما و سایر افراد کشور را در آن کلوب ها تعیین می کنند که توی بغل زنهایی بکدیگر می لمند و امور مملکت را حل و فصل می کنند، همان هایی که یک جام شراب و یک دست پوکر را به تمام ایران ترجیح می می دهند».9 و آقای پیشه وری یا باید شما تابع تهران شوید، یا تهران را تابع خود کنید. من می دانم که پیشه وری باز حرف خود را تکرار خواهد کرد، و خواهد گفت شما چقدر عاجزید که می خواهید بخوابید، تا من بیایم و شما را نجات دهم ... آقای پیشه وری اولاً اگر شما بیایید و ما را نجات بدهید برای ما ننگ نیست برای اینکه شما ایرانی هستید و باید یک ایرانی ما را از این ورطه نجات بدهد، بگذارید این ایرانی شما باشید».9 و نیز می نوشت: اگر دولت سرباز و توپ و فشنگ بفرستد و آنجا را با زور نظامی تسخیر کند، معلوم نیست خوب باشد. زیرا ما می ترسیم با کشتن نهضت آذربایجان، جرثومه آزادی را در تمام ایران کشته باشند.

اگر پیشه وری و یاران او را قلع و قمع کردند، فرداست که دکتر طاهری ها قد راست می کنند و چوب تکفیر سیاسی را به دست گرفته هر جا آزادی خواهی را دیدند مغزش را با آن چوب می کوبند، می گویند شما بودید که می خواستید مملکت را تجزیه کنید، نوکر روس هستید، ارذلید، اوباشید، مزدکی هستید، و با این عنوان هر جا صدایی از آزادی بلند شود آن را خفه خواهندکرد»10 و آنچه حزب توده ایران در کتب و

فرقه دموکرات آذربایجان پروسه های منطقه ای و جهانی را مد نظر داشته، با بیش از نیم قرن تجربه فعالیت سیاسی و با درس عبرت گرفتن از ناکامی و پیروزی های گذشته مبارزه ملی مردم آذربایجان را جهت داده، فعالیت خود را در مقیاسی جدید ادامه می دهد.

پیشه وری

میرزا حسن تبریزی (رشدیه) پدر فرهنگ نوین و بنیانگذار مدارس به سبک جدید در ایران



بالجمله خیلی بی نظم است. (1) وضع تعلیم و تربیت در آن دوران بسیار اسف بار بود. کودکان پنج سالگی به مکتبخانه ها می رفتند و به علت عدم اطلاع معلمان این مکتبخانه ها از ساده ترین روشهای تعلیم و تربیت و رفتار خشونت آمیزشان با کودکان ، اغلب مردم خاطرات بدی از دوران تحصیل در مکتبخانه ها داشتند... در چنین اوضاع و احوال تاسف آور فرهنگی کشور بود که «میرزا حسن رشدیه تبریزی» قد مردانگی برافراشت و با شیوه نوینی به تربیت نوباوگان همت گماشت. وی شیوه تدریس الفبا را که در مکتبخانه ها رواج داشت نمی پسندید. کتابهای درسی آن زمان در مکتبخانه ها ، پس از آشنا شدن شاگردان با الفبا ، عبارت بودند از قرآن ، گلستان سعدی ، صرف ، نحو ، نصاب الصبیان ، جامع عباسی ، جودی ، جوهری ، ترسل و چند کتاب دیگر که به علت عدم آشنایی مکتبداران از شیوه های آموزشی درست ، شاگردان وادار به رونویسی و تمرینات بی حاصل بودند ولی « مرحوم رشدیه الفبا را به سبکی جدید که منکی به صوت حروف بود تدریس می کرد و در کلاسهای بالاتر فارسی ، عربی ، ادبیات فارسی و زبان فرانسه نیز تدریس می نمودند و برای آموزش سالمندان کلاسهای شبانه دایر نمود که با نود ساعت تدریس خواندن و نوشتن به آنان یاد می داد. » (2) در ذکر خدمات وی به فرهنگ کشور همین بس که گفته شود « رشدیه از طبقه زمامداران نبود ، کتابهای ضخیم نوشته است اما دو خدمت مهم به معارف ایران کرده است . اول اینکه دبستان به طرز جدید اروپایی را وی در ایران تاسیس نموده دوم اینکه تدریس الفبا را به تقلید از اروپاییها به طرز جدید او رواج داده است. » (3)

پیر معارف ایران « از هیچ گونه طعن و لعن نهراسید تا بنای فرهنگ جدید را نخستین بار در کشورمان در تبریز بنیان گذاشت ...

باغ و بهشت ما همه گلزار مکتب است
بر قلب ما مسرور ز دیدار مکتب است
این مدرس شریف که رشدیه نام اوست
دارالفصائل است و در انظار مکتب است
نهج البلاغه است و یا روضه صفا
یا نزهت القلوب و یا دارمکتب است
بس مردمان طواف در کعبه می کنند
ما را بر در و دیوار مکتب است
هر روز جوی علم به بستان قلب ما
جاری ز چشمه سار گهربار مکتب است
بر ناز و نعمت دو جهان سر نیاورد
از جان و دل هر آنکه خریدار مکتب است
جانا اگر به روضه رضوان مقیدی
جنات تجر تحت الانهار مکتب است
یارب به لطف و مرحمت خود نظر نما
بر حال آن کسان که سالار مکتب است»

تاریخ پر فراز و نشیب تاسیس مدارس در ایران مانند دیگر محصولات فرهنگی ، اجتماعی بازتاب شکست ها و ناکامیهای ایرانیان در نبرد با مشکلاتی بود که در دو قرن اخیر رخ داده است. تاریخچه تاسیس مدارس نوین به حدود صدوپنجاه سال پیش برمی گردد. امیر کبیر ، صدر اعظم ایران نام آن را دارالفنون گذاشت و بر این اعتقاد بود که دارالفنون بر استقلال ایران در برابر اروپا خواهد افزود و ایرانی را مجهز به لوازم و منطقی خواهد کرد که خود ، اداره کشور را بر عهده گیرد. دارالفنون نمایانگر تنگناهای اصلاحات بنیادی در ایران بود که برای اولین بار در نتیجه برنامه اصلاحی نظام جدید عباس میرزا پدیدار شد مهمترین و اصلی ترین هدف امیرکبیر از تاسیس دارالفنون ، تربیت یک کادر دولتی به منظور کمک به افزایش قدرت دولت و سلطنت و در نتیجه تقویت ایران و حفظ آن در برابر تهاجم بیگانه بود. بنابر این دارالفنون و بعدها دیگر نهادهای آموزشی در ایران ، علاوه بر آنکه با مخالفت کشور های خارجی مواجه شد ، دشمنان داخلی را نیز در برابر خود تقویت کرد. در مورد میزان تاثیرگذاری مدارس دارالفنون که درست بیست سال پیش از دارالفنون توجیه تاسیس شده بود تنها به وضع دارالفنون تبریز اشاره می کنیم : « اوضاع مدرسه دارالفنون تبریز قدری مغشوش شده ، معلم نداشتند و آنچه دارند ناقص است . غذاهایشان قابل خوردن نیست. شاگردان به لهو و لعب می گذرانند.

پس از آشنایی کامل با اسلوب و طرز تعلیم الفبا به روش جدید، در اثر آشنایی با چند تن از ایرانیان مقیم بیروان و به دعوت آنان به این شهر رفته و به کمک برادر ناتنی اش در سال ۱۳۰۱ ه. ق نخستین مدرسه به سبک جدید را دایر کرد. «اخوی مادریم حاج ملا علی [حاج آخوند] در مدرسه طلاب آنجا مثل دیگر وکتابداران، مکتبی داشتند خواستم همان مکتب او را رسمیت دهم و به صورت مدرسه ای با پروگرام (برنامه) مخصوص در آورم. اما علما مانع شدند گفتند تاسیس مکتب و مدارس خارج از رویه اسلام را در این محل، اجازه شرعی نیست پس در خارج از مدرسه عمارتی اجاره کرده، اخوی و شاگردانش را به آنجا منتقل نمودیم.» (۸) مسلمانان بیروان استقبال شایانی از او و مدرسه اش به عمل آوردند و سال به سال بر تعداد شاگردانش افزوده شد. مدیریت او بر مدرسه بیروان چهار سال به طول انجامید و در همین سال ها بود که او کتاب وطن دلیلی را به ترکی نوشت. این کتاب به عنوان نخستین کتاب درسی به زبان ترکی تا سال ۱۹۱۷ م (به مدت ۱۸ سال) در تمام مدارس مسلمانان قفقاز به نام کتاب اول تدریس می گردید. مؤلف در این کتاب به منظور یادگیری مفهوم های مختلف در ذهن کودکان به صورت وسیع از ضرب المثله و حکم استفاده می کرد. کودکان قبل از آمدن به مدرسه در محیط خانواده با ضرب المثله و امثال و حکم آشنا می شدند و معلم بدینوسیله مفاهیم جدید را با استفاده از آنها به کودکان منتقل می کرد بطوریکه از یک طرف مفاهیم جدید به سرعت در ذهن کودک حک می شد و از طرفی دیگر هر جمله و ضرب المثلی که یاد داده می شد حاوی تفکر و اندیشه مشخصی بود. همه این عوامل در کودکان حس میل به خیر خواهی و اکراه به شرارت و دروغ را ایجاد می کرد و از مضامینی که حاوی نکات اخلاقی و تربیتی بودند مؤلف استفاده به جایی می کرد. مزیت دیگر کتاب وطن دلیلی این بود که به زبان ساده و روان نوشته شده و جملات کوتاه، ساده و قابل درک می باشند این سادگی کتاب عامل مهمی در یادگیری و ایجاد علاقه به درس در بین کودکان بود. ناگفته نماند که قبل از اختراع روش الفبای صوتی توسط رشديه، در مکتب خانه های قدیمی چنانکه در مقدمه نیز اشاره شد کودکان پس از سالها تحصیل و تحمل شکنجه های زیاد به سختی می توانستند خواندن و نوشتن را بیاموزند اما با این اختراع، کودکان در عرض ۶۰ ساعت به راحتی خواندن و نوشتن را یاد می گرفتند. رشديه که با این اختراع خدمات عظیمی را به جامعه ارائه کرده بود نمی دانست که زمینه ظهور دشمنان زیادی را که اکثر آنها عالم نمایان و صاحبان مکتب خانه های قدیمی بودند را فراهم می کند. این واپسگرایان و صاحبان مکتب خانه های

با ایجاد مدارس دتالیف کتب و نشر روزنامه و بحث و شرکت در مجامع علمی و نهضت های آزادیخواهی و انجمن های ملی دین خود را نسبت به هموطنانش ادا کرده است. «(۴) در این نوشته ضمن آشنایی با این چهره مبارز و فرهنگی به مشکلات تاسیس مدارس آموزش کودکان ایران در آن دوران اشاره خواهد شد. میرزا حسن تبریزی معروف به رشديه، پدر فرهنگ نوین و بنیانگذار مدارس به سبک جدید در ایران، در پنجم رمضان ۱۲۶۷ ه. ق در کوی چرنداب تبریز دیده به جهان گشود. پدرش آخوند ملامهدی تبریزی از روحانیون و مجتهدین خوشنام و روشنفکر آذربایجان بود. رشديه مقدمات صرف و نحو را در زادگاهش تحصیل نموده و برای ادامه تحصیل قصد داشت عازم نجف اشرف شده و در حوزه علمیه آن شهر به تحصیلاتش ادامه دهد. در همین ایام بود که به علت اختناق شدید در داخل ایران، روزنامه های زیادی در خارج از کشور منتشر میشد و برخی از این روزنامه ها نظیر روزنامه اختر (چاپ استانبول) بدست رشديه می رسید. در یکی از شماره های اختراعی از وضع سواد در ایران و برخی کشورهای اروپایی به چاپ رسیده بود. در این مقاله درباره طرز تدریس و تعلیم الفبا نوشته و در آن تصریح گشته بود «که در کشورهای خارج از هر هزار تن ده نفر بی سوادند ولی در ایران از هر هزار تن ده نفر با سواد می باشند. علت این واماندگی سختی فراگرفتن زبان فارسی است» (۵) مقاله مزبور تاثیر عمیقی در روحیه رشديه گذاشت و انقلابی در افکار او پدید آورد بطوریکه وی یکبار از تصمیمی که پدرش برای ادامه تحصیل او گرفته بود منصرف شد و از مسافرت به نجف خودداری کرد. «به خیال افتاد که به اسلامبول یا مصر یا بیروت بروم و مقدمات رسیدن به آرزوی دیرینش را که اصلاح اصول تعلیم و تربیت بود فراهم سازد. با پدر خلوت کرده... بالاخره پدر هم او را متوکلاً علی... روانه بیروت نمود.» (۶) در سال ۱۲۹۸ ه. ق عازم بیروت شد و مدت دو سال در دارالمعلمین بیروت که به وسیله فرانسویان تاسیس یافته بود به تحصیل علوم جدید پرداخت و به خوبی با اشکالات نحوه تدریس آشنا شد. وی پس از دو سال تحصیل در دارالمعلمین بیروت عازم استانبول شد. در بازدیدهای که از چند مدرسه آنجا داشت شیوه های تدریس در آن مدارس را بسیار پیشرفته تر از مکتب خانه های ایران یافت اما اصول تدریس آنجا را هم مثل ایران مغشوش دید. «در استانبول به طرح نقشه هایی برای تعلیم و تربیت اطفال و نوآموزان پرداخت و اقدام به رفع اشکالات تدریس در زبان فارسی و اختراع الفبای صوتی در این زبان پرداخت.» (۷)

به مشهد بگریزد... پس از شش ماه به تبریز بازگشت و برای دومین بار مدرسه را در محله بازار دایر کرد. مدتی نگذشت که بار دیگر حسودان و دشمنان آگاهی مردم به مبارزه با رشديه و مدرسه اش برخاستند و حتی به او تهمت بابی بودن زدند. این بار اراذل و اوباش تحریک شده اعمالی بس زشت و نفرت انگیز مرتکب شدند. « مخالفان ریختند و مدرسه را غارت کردند و کودکی را از پله ها پرت کرده کشتند. غوغایی سخت برپا شد. باز به مشهد گریخت و در آنجا مدرسه ای باز کرد. از تبریز شرح رخدادها به نا آگاهان مشهد رسید. اوباش عوام ریختند، مدرسه را غارت و رشديه را مصدوم کردند و دستش را شکستند. حاکم و صاحب دیوان مشهد اطلاع یافت و شکسته بند معروفی را خواسته و به خرج شخصی خود تیمار داری رشديه را به او سپرد. رشديه برای چندمین بار به تبریز بازگشت و در محله لیلی آباد مدرسه دیگری را بگشود. این مدرسه سه سال دوام آورد. « (12) رشديه که به مدت 9 سال در ایران به تعلیم و تربیت هم میهنانش پرداخته بود مجبور شد دوباره به قفقاز رفته و در آنجا به کارش ادامه دهد و تا زمانی که میرزا علی خان امین الدوله به سال 1313 ه.ق والی آذربایجان شد وی در خارج از وطنش به تعلیم و تربیت کودکان می پرداخت. در این سال به دستور امین الدوله که مردی فرهنگ دوست و معارف پرور بود رشديه توانست دوباره در تبریز به آموزش کودکان بپردازد. در اواخر سال 1313 ه.ق ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی به قتل رسید. مظفرالدین میرزا ولیعهد از تبریز به تهران حرکت کرد و به سلطنت رسید. در 17 جمادی الثاني 1314 ه.ق مظفرالدین شاه میرزا علی خان امین الدوله را به تهران خواست و صدارت را به او سپرد. « امین الدوله نیز چون اعتقاد داشت که بسط و توسعه معارف می تواند مردم این مملکت را از عقب افتادگی و جهالت و مذلت نجات دهد از طرفی شخصا شاهد بود که متد تدریس رشديه چقدر در پیشرفت کسب و دانش فرزندان کشور مؤثر است به مجردی که در مقام صدارت ایران مستقر گردید رشديه را برای تاسیس دبستان به تهران خواست. رشديه هم که تمام آرزو و آمال او تاسیس دبستان و توسعه آن در کشور بود با اشتیاق تمام بلافاصله مدرسه تبریز را به برادر خود واگذار و به سرعت عازم تهران گردید. « (13)

در رمضان سال 1315 ه.ق موفق شد اولین دبستان به سبک جدید را در تهران در باغ کربلایی عباسعلی و سپس در جنب پارک متعلق به امین الدوله تاسیس نماید. رشديه به موازات خدمات فرهنگی اش در مدارس، مبارزات سیاسی اش را با انتشار روزنامه ادامه می داد. وی سری پر شور و روحی نا آرام و انقلابی داشت با روحیه انقلابی با اعلام خطر در برابر استبداد و استعمار ایستاد و در مقابل انبوه مخالفین خود از گروههای مختلف مقاومت کرد و مخالفتهای آنها نه

قدیمی با دیدن موفقیتهای رشديه و شاگردانش با حمایت برخی عالم نمایان ادامه کار مدارس رشديه را خلاف شرع اعلام کردند بطوریکه وقتی رشديه پس از چهار سال تلاش شبانه روزی در ایروان به زادگاهش تبریز بازگشت با مخالفت های زیادی مواجه شد. « رشديه پس از ورود به تبریز و دیدار خانواده نخست عده ای از اقوام با سواد خود را گرد آورده و طرز تدریس اسلوب جدید خود را به آنان آموخت و به نام خدا اولین مدرسه (دبستان) را در سال 1305 ه.ق در محله ششگلان در مسجد مصباح الملك تاسیس کرد. « (9) سهولت با سواد شدن کودکان (در عرض 60 ساعت) موجب رونق گرفتن کار رشديه شده و نامش زبانزد خاص و عام شد. تعداد معلمانی که با روش جدید درس می دادند به دوازده نفر رسید. مؤسس تلاشگر و علم دوست یعنی جناب میرزا حسن رشديه برای هر کلاسی چند ساعتی را به آموزش شرعیات اختصاص داده بود و چون خود در زمینه علوم اسلامی تبحر کافی داشت تدریس شرعیات را پیش تر خود بر عهده گرفته بود. « (10) افتتاح مدارس جدید و استقبال بی سابقه مردم تبریز از روش نوین سواد آموزی باز هم موجب واکنش شدید صاحبان مکتب خانه های قدیمی و متحجران شد. آنها که در مقام تعلیم و تربیت نمی توانستند با رشديه مبارزه کنند شروع به شایعه سازی می کردند. آنها معتقد بودند رشديه به بهانه افتتاح مدارس جدید قصد دارد کودکان مسلمان را از دین خارج کند! دلیل شان هم این بود که می گفتند رشديه مانند کلیسا در مدرسه خود ناقوس به صدا در می آورد. رشديه مجبور شد زنگ مدارس را متوقف کند و در عوض یکی از دانش آموزان هنگام زنگ سیاحت بالایی صندلیها می رفت و با صدای بلند و با آواز این شعر را که سروده رشديه بود می خواند:

«الا ای عزیزان دشت صباوت [نکاووت] بیرون روید از برای سیاحت پس از یک ربع ساعت باز با صدای بلند این شعر را قرائت می کرد: هر آنکو پی علم و دانایی است بدانند که وقت صف آریی است. « (11)

شایعات جاهلان و کهنه اندیشان به قدری زیاد بود که رشديه به علت مشغله های زیادی که داشت بعضی وقتها نمی توانست با آنها مبارزه کند در نتیجه به دفعات متعدد مدارس رشديه مورد هجوم کوه نظران تبریز قرار می گرفت. این کوه نظران کسانی را که فرزندانشان را پیش رشديه می فرستادند، بی دین و کافر می خواندند و وقیحانه مردم تبریز را نصیحت می کردند که در جوار سه نوع مکان منزل نخرید: اول میخانه، دوم روسپی خانه و سوم معلم خانه (دبستان). نفوذ این اشخاص در بین مردم عوام و حاکمیت وقت به قدری بود که به راحتی رشديه را تکفیر کرده و فتوای انهدام مدارس جدید را صادر می کردند. بالاخره کار به جایی رسید که رشديه مجبور شد

وصیت رشديه این بود : « مرا در محلي به خاک بسپاريد که هر روز شاگردان مدارس از روي گورم بگذرند و از این بابت روحم شاد شود .» اما صد افسوس که هیچگاه این آرزوي وي برآورده نشد و غبار تاریخ آن چنان چهره اش را پوشاند که امروز کمتر کسی است که او را بشناسد و یا به یاد مي آورد ولي باید اذعان داشت که نقش رشديه در پیشرفتهای حاصل از آموزش و پرورش نقشي انکار ناپذیر است .

امیر چهره گشا

منابع و پی نوشتها:

- 1- تاریخ مؤسسات تمدني جديد در ایران ، دکتر حسين محبوبي اردکاني ، انتشارات دانشگاه تهران ، تهران 1370 ، ج 1 ص 316.
- 2- تاریخچه و وجه تسمیه مدارس تبریز ، رضا امین سبحانی ، چاپ هنرستان ، تبریز 1337 ، ج 1 ص 43
- 3- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت ، مهدي مجتهدی ، چاپخانه نقش جهان ، 1327 ص 77 .
- 4- مشاهیر آذربایجان ، صمد سرداري نیا ، انتشارات دانپال ، تبریز 1377 ص 288 .
- 5- زندگینامه پیر معارف رشديه بنیانگذار فرهنگ نوین در ایران ، فخرالدین رشديه ، انتشارات هیرمند ، تهران 1370 ، ص 20.
- 6- سوانح عمر ، شمس الدین رشديه ، نشر تاریخ ایران ، تهران 1362 ، ص 19.
- 7- مفآخر آذربایجان ، عقیقي بخشایشی ، نشر آذربایجان ، تبریز 1375 ، ج 3 ص 1596.
- 8- مشروطه ایرانی ، ماشاء... آجودانی ، اختران ، تهران ، ص 261.
- 9- زندگینامه پیر معارف رشديه ص 28.
- 10- با پیشگامان آزادي (حاج میرزا حسن رشديه) ، محمود حکیمی ، انتشارات قلم ، تهران 1386 ص 57.
- 11- تاریخ فرهنگ آذربایجان ، محمد علي صفوت ، چاپخانه قم ، 1329 ص 5.
- 12- با پیشگامان آزادي ص 59.
- 13- زندگینامه پیر معارف ص 39.
- 14- مفآخر آذربایجان ص 1606.
- 15- رشديه در روز جمعه 24 ربیع الثاني 1324 ه.ق به کلات تبعید شد . نقل از زندگینامه رجال و مشاهیر ایران ، حسن مرسلوند ، انتشارات الهام ، تهران 1373 ، ج 3 ص 323.

تنها از فعالیت او نکاست بلکه فعالیتش را دوچندان کرد. « رشديه نهضت خود را در دو خط متوازي پیش مي برد : یکی اینکه در بيدار کردن مردم از هیچ تلاش و کوشش فروگذار نمود و در این رابطه روزنامه مکتب [به سال 1323 ه.ق و روزنامه طوفان به سال 1326 ه.ق] را منتشر کرد و مقالات ضد استبدادي و استعماري مي نوشت و مردم را به استقلال فرهنگي دعوت مي نمود و هم شبانه در محلات تهران به ویژه اطراف عمارت سلطنتي شب نامه پخش مي کرد و در مدرسه و منزل خود افراي را دور خود جمع مي نمود ... دوم اینکه با تاسیس مدرسه به سبک جديد از نفوذ فرهنگي استعمار جلوگیری مي کرد.» (14)

در جریان استبداد صغير در انتقاد از عين الدوله به خراسان تبعید شد (15) و پس از براندازی محمدعلي شاه از اریکه قدرت به تهران بازگشت و فعالیتهای سياسي و فرهنگي اش را شروع کرد. وي گذشته از اداره مدرسه و همراهی با مشروطه طلبان و انتشار روزنامه به کار نویسندگی و تالیف نیز مشغول بود. تالیفات وي زیاد است ، قریب سی عنوان کتاب نوشته که اغلب کلاسیک و در آن زمان، تعلیم و تدریس آنها معمول مدارس بود. در سال 1323 ه.ق کتابی تحت عنوان کفایه التعلیم درباره شیوه تدریس و اداره مدارس ابتدایی از وي منتشر شد. از دیگر آثار رشديه مي توان از وطن دیلی ، تاریخ شفاهی ، شریعات ابتدایی ، جغرافیای شفاهی ، بدایه التعلیم ، نهایه التعلیم ، تربیت البنات ، تادی البنات ، اخلاق ، اصول عقاید ، تبصره الصبیان ، اصول عقاید و مرآت الحق نام برد. (16)

رشديه با تحمل سختیهای زیاد در طول زندگی ، اهداف مهمی را دنبال مي کرد که بی شک مهمترین آنها مبارزه با جهل و بی سوادی و برقراری آزادي در جامعه ایران آن دوران بود و علي رغم کار شکنیهای فراوان ، توانست با پیاده کردن اهدافش در جامعه مستبد وقت ، سرمنشا خدمات زیادی برای ایرانیان باشد. وي شصت سال از عمرش را وقف فرزندان این آب و خاک کرد و بالاخره پس از 97 سال زندگی در این دنیای پرفراز و نشیب در 19 آذر 1323 ه.ش در شهر مقدس قم جان به جان آفرین تسلیم کرد و در قبرستان نو این شهر به خاک سپرده شد. « رشديه اگر در ممالک دیگر ، در میان ملت دیگر بود ، اینک به عالی ترین نشانهها آراسته مي شد و مجسمه اش در بزرگترین خیابانها به روي عابران مي خندید ، ولي رشديه در این آب و خاک پرورش یافته و برای پرورش مردم این آب و خاک جان کنده و به همین دلیل باید محکوم به گمنامی و تهیدستی گرد د.»

ضرورت همگامی مدرسه در آموزش صلح



صلح مفاهیمی چون دوستی، مهربانی، یاری، بخشندگی، امنیت، خوش رویی، آزادی، مدارا، شادی، مشارکت، سازندگی، همدلی، ارتباط مؤثر و مسئولیت پذیری را تداعی می کند.

خشونت نیز مفاهیمی مانند جنگ، ناامنی، دشمنی، ترس، درگیری، تخریب، سرکوب، آزار، شکنجه، کشتار، تنبیه، بی مسئولیتی، خودخواهی و... به همراه دارد.

وقتی با کودکان از صلح و خشونت سخن می گوئیم، بنا بر طبیعت کودکانه خود، بسیاری از مفاهیم مرتبط با این دو واژه را می شناسند و بازگو می کنند.

پژوهش های روان شناختی نشان داده است که اگر کودکان در محیط های خشن قرار نگیرند، به طور طبیعی، صلح طلب اند. در واقع کودکان خشونت را می آموزند و در این آموزش محیط، به ویژه خانواده، نقش اساسی دارد. اما اگر هسته های اصلی خانواده، یعنی والدین، صلح را نیاموخته باشند نه تنها نمی توانند به کودکان خود بیاموزند، بلکه به جای ایجاد محیطی امن و آرام کانونی پرتنش و خشونت آمیز برای آنان فراهم می سازند و چرخه خشونت را تداوم می بخشند.

چرخه خشونت یکی از عوامل آسیب زا در تداوم خشونت و بازدارندگی صلح است. براساس یافته های روان شناسی، بسیاری از کودکانی که در کودکی خشونت می بینند خشونت را می آموزند و در بزرگسالی خود مروج خشونت می شوند. توقف این چرخه آسیب زا یکی از وظایف مهم خانواده است. مراکز آموزشی نیز در ایجاد و توقف چرخه خشونت نقش مؤثری دارند.

به این ترتیب دو نهاد خانواده و مدرسه در کنار هم وظیفه آموزش کودکان را در سال های پراهمیت کودکی برعهده دارند؛ سال هایی که، براساس پژوهش های انجام شده در حوزه روان شناسی و علوم تربیتی، در زمینه آموزش و پرورش ویژگی های زیر را دارند:

آموزش در این سال ها بسیار سریع تر از سال دیگر انجام می شود. آموزش در این سال ها نسبت به سال های بعد عمیق تر صورت می گیرد.

آموزش در این سال ها ماندگاری بیشتری دارد.

هر جامعه مجموعه ای است از نهادهای مدنی از جمله نهادهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که با یکدیگر در ارتباط دوسویه اند.

یکی از نهادهای بسیار مهم اجتماعی خانواده است. این نهاد ویژگی های خاص خود را دارد و کوچک ترین، دیرپاترین و مؤثرترین نهاد اجتماعی است. خانواده بیشترین و عمیق ترین ارتباط را با نهاد فرهنگی دارد که مهم ترین بخش آن آموزش و پرورش است، تا آنجا که می توان آموزش و پرورش کودکان به معنای عام و گسترده آن را در دو مقطع زمانی در این دو نهاد مهم در نظر گرفت:

آموزش و پرورش رسمی در مراکز آموزشی (مدارس) و آموزش و پرورش غیررسمی در خانواده. آموزش و پرورش غیررسمی در خانواده باتوجه به دلایل زیر از اهمیت بیشتری برخوردار است: های زندگی خود را، که دوران خردسالی کودکان حساس ترین سال است، بیشتر در خانواده می گذرانند. این سال ها، باتوجه به اهمیتی که در رشد همه جانبه کودکان دارد، سال های شکل گیری شخصیت و اوج رشد و تکامل کودکان به شمار می رود. روند، بیشترین ساعات کودکان، حتی هنگامی که به مدرسه می زندگی خود را در خانواده سپری می کنند و در نتیجه تأثیرپذیری بیشتری از خانواده دارند. از این نظر نیز خانواده تفاوت مهمی با مراکز آموزشی دارد. ارتباط بین کودکان و والدین در خانواده بسیار عمیق گسترده تر از ارتباط بین دانش آموزان و معلمان در مدارس است. از این رو اثرپذیری کودکان در خانواده از نظر گستردگی و عمق بسیار فراتر از مراکز آموزشی است.

باتوجه به این موارد می توان گفت خانواده به ویژه در حوزه تربیتی بسیار اثربخش تر از مراکز آموزشی است و در نتیجه در فرایند الگوپذیری کودکان، که یکی از روش های مهم یادگیری است، خانواده نقش مؤثرتری دارد. در دوره نوجوانی اثرگذاری خانواده و مدرسه، باتوجه به نقش همسالان، کاهش می یابد. یکی از مفاهیم بنیادینی که خانواده در آموزش و انتقال آن به کودکان نقش مؤثری دارد مفهوم صلح و نفی خشونت است. صلح و خشونت دو مفهوم اساسی در ساختار

وجودی انسان ها هستند که از زمان های بسیار دور و در همه مکان ها با تفاوت هایی رو در روی یکدیگر قرار دارند؛ همچنان که نور در برابر تاریکی و نیکی در مقابل بدی جای گرفته است. صلح و خشونت هر دو مفاهیم گسترده ای در بطن خود دارند و از این رو هر دو کلیدواژه ای به شمار می روند که معانی متعددی دارد.

– پرهیز از جداسازی دانش آموزان در مدارس با عناوینی مانند تیزهوش، توان یاب جسمی یا شناختی و هر ویژگی دیگر و تأکید بر آموزش فراگیر

– پذیرش تفاوت های افراد با یکدیگر و احترام به ارزش های آنان در خانواده و مدرسه به عنوان تجربه و تمرین برای پذیرش آنها در جامعه.

نمونه های دیگری از این روش ها در بیانیه شورای گسترش فرهنگ صلح نیز آورده شده است.

هماهنگی خانواده و مدرسه در آموزش صلح به کودکان و در بسیاری موارد دیگر نیازی اساسی است که متأسفانه در حال حاضر کمتر وجود دارد.

در پایان ذکر این نکته ضروری است که اگرچه آموزش صلح به کودکان، به ویژه در شرایط ملی و جهانی فعلی، ضرورتی اجتناب ناپذیر است، دستیابی به صلح نیازمند تغییرات ساختاری اقتصادی کشورها در راستای -دیگری از جمله ساختارهای اجتماعی پاسخگویی به نیازها و رفاه مردم در جوامع مختلف است.

فقر یکی از عوامل مهمی است که در دو بعد اقتصادی و آموزشی یکی از موانع بزرگ در راه رشد و توسعه فردی و اجتماعی و برقراری صلح در جهان است و نیازمند مداخله مؤثر و برنامه ریزی شده همه نهادهای مدنی به ویژه دولت هاست.

منبع: فصلنامه و صلح/فاطمه قاسم زاده

باتوجه به این ویژگی ها، سال های کودکی مناسب ترین سن برای آموزش صلح و پرهیز از خشونت است. در مقدمه بیانیه شورای گسترش فرهنگ صلح نیز بر اهمیت دوران کودکی در تجربه، تمرین و آموزش صلح تأکید شده است. اما خانواده و مدرسه در صورتی می توانند در آموزش صلح به کودکان کمک کنند که خود آموزش دیده باشند؛ در واقع آموزش والدین و معلمان مقدم و پیش شرط آموزش کودکان در هر زمینه از جمله صلح است. منظور از آموزش تنها انتقال مطالب مرتبط با صلح و روش های ترویج آن نیست. در یادگیری مشاهده ای یا الگوپذیری، که یکی از روش های رایج و مهم یادگیری در دوران کودکی است، کودکان آنچه می بینند می آموزند؛ بنابراین به رفتار ما توجه دارند و نه گفتار ما. این اصل روان شناختی نشان می دهد که در خانواده و مدرسه ایجاد تغییرات ساختاری و زمینه سازی برای آموزش صلح ضرورت دارد. نمونه هایی از این تغییرات در خانواده و مدرسه ارائه می شود:

– برقراری ارتباط مؤثر بین والدین به عنوان الگو و بین والدین و فرزندان در خانواده

– برقراری ارتباط مؤثر بین معلمان با یکدیگر و بین معلمان و دانش آموزان در مدرسه (منظور از ارتباط مؤثر ارتباط همراه با احترام، پذیرش و درک متقابل است)

– تأکید بر مشارکت در خانواده و مدرسه

سنین ایزین، کولگه ن قالمیش آستارا تین باهاریندا حییب ساهیر



فیریدون ایبراهیمی، آستارادا آنادان اولدو؛ تنهران اونیورسیتیه سینده حقوق قورتاردی، میلی حوکومتین دادسیتانی اولان بو یازچی و غزنته چی فدایی، میلی حوکومتین قانلی خزانیندان سوزرا، ۱۳۲۶ دا شاه حوکومتی طرفیندن ائعدام ائدیلدی. اولومله قهرمانجا قارشیشماسی ایبراهیمی نی اونودولماز بیر خالق دستانتینا چئویردی.

ایل دؤنومون توتان بوخدور،

بوخدور سنی یادا سالان

قبرین اوسته گوی اوت بیئدی،

انی ناموراد یازیق جاوان!

آسیلدیغین گوندن بری

ماتملیدیر گوی گولوستان

دولاشارکن شومال یئلی،

بوردون قیزیل بایراغیندا

ائلر ایله اود یاندیردین

بابکیلر اوجاغیندا.

لاکین افسوس سون ایشیق تک

سؤندون حیات چیراغیندا...

نه ائلرین مکتبینه

کیتابینی آچان اولدو

گنندیم بابا دیبیارینا،
 گوردوم بايقوش فیکره دالیب،
 قیرین اوسته آخشام چاغی،
 پاییز گونو، شفق سالیب
 سندن یولداش خاطیره لر
 درین سیزی جاندا قالب
 عزرابیله قیلینج چکیم،
 یئنه بیر گون اوله جه یه م
 چیراق کیمی یا بیر آخشام
 یا بیر سحره سونه جه یه م
 بیلیره م کی یئر آلتیندا
 توز تورپاغا دونه جه یه م
 بونلا بنله امینه م کی،
 نور ظولمتی بوغاجاقدیر
 ان نهایت اوفوقلاردان،
 قیزیل گونه ش دوغاجاقدیر
 داش نه قده ر برک اولسا دا،
 ایستی سویوق اوغاجاقدیر

نه یازدیغین قیزیل یازی
 رواج تاپیب، دستان اولدو.
 لاکین سانما بو عصیره
 هر شئی بیتیب نیسیان اولدو.
 گونون یئندی رنگی اریر
 قیزیل اوزه ن سولاریندا
 سنین ایزین، کولگه ن قالمیش
 آستارا نین باهاریندا.
 فاشیزم هله حوکوم سورور
 قیزیل اودلار دیبیاریندا...
 مکتبلرده آنا دیلین
 اوختدوران اوستا یوخدور
 اوردو - اوردو اویمقلاردا
 اسیر چوخدور، آزاد یوخدور،
 گنجیب چیراق، سونوب اوجاق،
 خارابا چوخ، آباد یوخدور...

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

به مناسبت هفتاد و هفتمین سالگرد تاسیس حزب



پیکار حزب توده ایران، حزب کارگران و زحمتکشان میهن،
 در راه استقرار عدالت اجتماعی، تحقق حقوق و آزادی های
 دمکراتیک، برای صلح، استقلال و طرد رژیم استبدادی
 ولایت فقیه، همچنان ادامه دارد!
 هممیهنان گرامی!

دهم مهرماه ۱۳۹۷ با هفتاد و هفتمین سالگرد تاسیس حزب توده
 ایران، حزب مبارزان پیگیر حقوق کارگران و همه
 زحمتکشان و محرومان میهن ما مصادف است. تاریخ
 هفتاد و هفت ساله حزب توده ایران بخش مهمی از تاریخ معاصر
 مبارزات مردم میهن ما بر ضد استعمار، امپریالیسم و استبداد،
 برای تحقق آزادی، صلح، استقلال و عدالت اجتماعی است.

تاریخ حزب توده ایران، تاریخ پرفراز و نشیب نبردی
 خستگی ناپذیر است که در آن هزاران مبارز راستین راه آزادی

نهضت ملی کردن نفت در ایران در دوران حکومت شاه- زاهدی مزدور که شماری از رزمندگان قهرمان توده‌ای همچون روزبه، سیامک، مبشری، انوشه، وارطان و کیوان در جریان آن به جوخه‌های اعدام سپرده شدند گرفته تا فاجعه ملی کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ به‌دستور خمینی که صدها توده‌ای از جمله اکثر قریب به‌اتفاق رهبران حزب توده ایران و شماری از برجسته‌ترین مبارزان راه آزادی، سندیکالیست‌ها و فعالان جنبش کارگری، اندیشمندان و هنرمندان، افسران برجسته ارتش و قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی ایران که بیش از ۲۵ سال از عمر خود را در زندان‌های شاه گذرانده بودند، به‌خاطر پایبندی به آرمان‌های طبقه کارگر و حزب‌شان در جریان آن قتل‌عام شدند، همواره تلاش امپریالیسم و ارتجاع داخلی جلوگیری از فعالیت سیاسی و تشکیلاتی حزب توده ایران بوده و هست.

هم‌میهنان گرامی!

هفتادو هفتمین سالگرد بنیان‌گذاری حزب توده ایران درحالی فرامی‌رسد که میهن ما در بحرانی‌ترین دوران خود پس از انقلاب بهمن ۵۷ دست‌وپا می‌زند. ده‌ها میلیون شهروند بر اثر محرومیت‌های بی‌سابقه به زیستن در زیر خطر فقر کشانده شده‌اند، ورشکستگی کامل اقتصادی، سقوط ارز ملی و بی اعتباری سیستم بانکی، فساد و ظلم بی‌سابقه دستگاه‌های متعدد رژیم ولایت فقیه- فساد و ظلمی که تبلور روشن آن را در غارت منابع ملی، بی‌قانونی اقتصادی- اجتماعی، تعرض روزانه دستگاه بیداد قضائی ولایت فقیه و نیروهای متعدد امنیتی و شبه‌نظامی به زندگی مردم می‌توان مشاهده کرد- زندگی در ایران زیر حاکمیت رژیم ولایتی را به زندگی در دوزخی بر روی زمین تبدیل کرده است و جامعه ما را در آستانه انفجار و از هم پاشیدگی‌ای بزرگ قرار داده است.

از دی‌ماه ۱۳۹۶ که اعتراض‌های گسترده مردمی به هشتاد شهر کشور کشیده شد تا به امروز هفته‌ای نبوده است که تبلور خشم و انزجار توده‌ها از ادامه حاکمیت ضد‌مردمی رژیم ولایت فقیه را در اعتراض‌های پراکنده مردمی، اعتراض‌ها و اعتصاب‌های کارگری، راهپیمایی کشاورزان، اعتراض‌های زنان، جوانان و دانشجویان، معلمان، بازنشستگان و رانندگان

جان باختند. توده‌ای‌ها، با تحمل ده‌ها هزار سال زندان و سالیان سال مهاجرت، با پای فشردن بر آرمان‌شان و ادامه دادن به مبارزه صفحه‌هایی درخشان از فداکاری و دلیری در تاریخ پرفراز و نشیب حزب‌شان نگاشتند.

حزب توده ایران در دهم مهرماه ۱۳۲۰، به‌همت گروهی از زندانیان سیاسی آزاد شده از زندان‌های دیکتاتوری رضاخان و مبارزان آزادی‌خواه نهضت مشروطیت ایران، با هدف نمایندگی و دفاع از حقوق محرومان و طبقه کارگر و تحقق خواست‌های زحمتکشان، مبارزه با فاشیسم و همچنین حرکت کشور به سوی پیشرفت و ترقی اجتماعی و رهایی آن از زنجیرهای خرافات و اندیشه‌های واپس‌گرای مذهبی، بنیاد گذاشته شد و حیات سیاسی و اجتماعی‌اش را آغاز کرد و در نتیجه فعالیت‌های پیگیرش، به‌اعتراف حاکمان، دشمنان و مخالفانش، زمینه‌ساز تغییرهایی مهم در کشورمان شد.

پیدایش فعالیت سازمان‌یافته سیاسی به‌شیوه مدرن آن در جامعه ما، با حیات حزب توده ایران و فعالیت‌های آن گره خورده است. فعالیت‌های روشنگرانه، ادبی و فرهنگی توده‌ای‌ها و همچنین سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی و مبارزه صنفی کارگران، جوانان و دانشجویان و زنان، تحول اجتماعی‌ای شگرف در میهن ما پدید آورد. ایجاد اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری، سازمان‌دهی کشاورزان کشور، بنیاد نخستین اتحادیه سراسری متحد کارگران و زحمتکشان کشور، برپایی سازمان‌های صنفی جوانان و دانشجویان و تأسیس انجمن‌های صنفی‌ای فعال برای زنان، از جمله اندیشه‌ها و حرکت‌های دوران سازی است که توده‌ای‌ها برای نخستین بار در جامعه آن روز ایران شایع کرده و عملی ساختند و بدین‌سان به مبارزه سیاسی- حزبی در کشورمان کیفیتی نو و پیشتاز بخشیدند.

نگاهی گذرا به این تاریخ هفتادو هفت‌ساله و پرحادثه، نشانگر این واقعیت است که بخش عمده‌ای از حیات حزب در وضعیت دشواری سپری شده است که تهاجم‌های پر دامنه و وحشیانه امپریالیسم و ارتجاع در برابر فعالیت‌های حزب و حزبی‌ها به‌وجود می‌آورد و هنوز می‌آورد. از توطئه‌های رژیم وابسته پهلوی پیش از کودتای ۲۸ مرداد، سرکوب خونین حزب پس از کودتای ننگین سازمان سیا در سال ۱۳۳۲، سرکوب خشن

یک سال دیگر از تلاش‌های خستگی‌ناپذیر شما برای در اهتزاز نگاه‌داشتن پرچم حزب طبقه کارگر ایران و همه زحمتکشان میهن گذشت. از حمله گسترده رژیم به حزب ما در بهمن‌ماه ۱۳۶۱ و اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۲ و دستگیری هزاران توده‌ای و فاجعه ملی کشتار صدها تن از برجسته‌ترین کادرها، رهبران و اعضای حزب، شخصیت‌های انقلابی، نظامی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ادبی کشور تا به امروز، رژیم ولایت فقیه و دستگاه‌های امنیتی‌اش همه امکانات گسترده خود را برای نابودی حزب ما به‌کار گرفته‌اند و تلاش‌آن‌ها در این زمینه همچنان و با همان گستردگی ادامه دارد. هوشیاری و آگاهی تحسین‌برانگیز اعضا و هواداران حزب سدی اساسی در برابر موفقیت برنامه‌های رژیم و امپریالیسم در این راه بوده و خواهد بود.

در آستانه هفتادو هفتمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران، ما بار دیگر اعتقاد عمیق‌مان را به رسالت تاریخی حزب توده‌های کار و زحمت برای رهایی ایران از چنگال استبداد و استقرار آزادی، استقلال واقعی و عدالت اجتماعی، اعلام می‌کنیم. ما بار دیگر با کاروان انبوه جان‌باختگان حزب و همه جان‌باختگان راه آزادی و رهایی میهن تجدیدعهد می‌کنیم و مطمئنیم که این فداکاری‌های سترگ زمینه‌ساز رهایی نهایی میهن از چنگال‌های استبداد و ارتجاع خواهند بود.

دوران افول رژیم استبدادی در میهن ما آغاز شده است و باید برای آینده کشور چاره‌ای اندیشید و نگذاشت بار دیگر، همچون حاصل انقلاب بهمن ۵۷، ثمره مبارزه‌های دلیرانه و فداکارانه مردم به‌نفع مستی کارگزاران منافع آمریکا و ارتجاع در منطقه مصادره شود. توده‌ای‌ها همچنان که در هفتادو هفت سال گذشته نشان داده‌اند، در کنار مردم، در صف جنبش اعتراضی توده‌ها دست همکاری را به سوی همه میهن‌دوستان دراز می‌کنند. تنها با مبارزه مشترک و سازمان‌یافته همه گردان‌های اجتماعی و نیروهای آزادی‌خواه کشور می‌توان به استبداد حاکم پایان داده و راه را برای حرکت کشور به سمت استقرار حکومتی ملی و مردمی باز کرد. درود آتشین به خاطره تابناک همه جان‌باختگان راه آزادی‌رود به زندانیان سیاسی و همه خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی

پیروز باد مبارزه مشترک همه نیروهای آزادی‌خواه برای طرد رژیم ولایت فقیه!

کمیته مرکزی حزب توده ایران

۸ مهرماه ۱۳۹۷

کامیون در گوشه‌وکنار کشور نتوان مشاهده کرد.

در کنار این بحران همه‌جانبه، امروز میهن ما همچنین با خطر بسیار جدی تهدید خارجی روبه‌روست. سخنان تهدیدآمیز دونالد ترامپ در جریان برگزاری مجمع عمومی سازمان ملل در روزهای اخیر و سخنان غیرمسئولانه جنگ‌طلبانی همچون جان بولتن و مایک پمپئو، و اخطارهای قلدربانان‌های با مضمون‌هایی همچون گشودن "دروازه‌های جهنم" بر روی کشور ما نمی‌تواند هیچ انسان شریف و میهن‌دوستی را نسبت به آینده کشور نگران نکند. همه شواهد حاکی از آن‌اند که مثلث شوم و شرارت‌بار ترامپ، بن‌سلمان و نتانیاهو و متحدان‌شان در حکومت‌های حاشیه خلیج‌فارس و منطقه ما، نقشه‌هایی شوم و خطرناک را برای تهدید و آسیب زدن به حاکمیت ملی میهن ما تدارک دیده‌اند، یعنی امری که به شعله‌ور شدن آتش درگیری‌های بزرگ نظامی در منطقه خلیج‌فارس می‌تواند منجر شود.

هم‌میهنان گرامی!

نزدیک به چهل سال از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ می‌گذرد و عملکرد سران رژیم ولایت فقیه کارنامه سیاه حکومت مستی تاریک‌اندیش و مرتجعی را رقم می‌زند که انقلاب شکوهمند ایران را به‌شکست کشاندند و به‌جای استقرار حاکمیت مردم بر سرنوشت‌شان، رژیم ولایت فقیه را که نمادی روشن از استبداد مطلق و حکومتی ضد‌مردمی است بر میهن ما تحمیل کردند.

امروز مردم ما بر اساس تجربه‌های دردناک دهه‌های اخیر دریافته‌اند که با ادامه نظام سیاسی کنونی به تحقق خواست‌هاشان و استقرار عدالت در جامعه هیچ امیدی نیست. دلیل اساسی بن‌بست سیاسی-اقتصادی و وضعیت خطرناکی که میهن ما به‌خاطر دخالت‌های خارجی در آن قرار گرفته است، سیاست‌های نابخردانه رهبری حکومت یعنی ولی فقیه، سران سپاه و روحانیون مرتجعی است که گستره ایران را به منطقه‌های نفوذ خود تقسیم کرده‌اند. در چنین وضعی امید بستن به تحول از بالا و ممکن بودن استحال و اصلاح چنین نظام سیاسی منحط و ضد‌مردمی‌ای تنها خاک پاشیدن در چشم مردم و تلاش در منحرف کردن جنبش اعتراضی رشد یابنده‌ای است که در صورت سازمان‌یافتگی، انسجام و اتحاد عمل می‌تواند رژیم ولایت فقیه را به‌چالش بطلد.

رزمندگان توده‌ای! اعضا و هواداران حزب!



تارینل اومید
ایرانی مهاجر لر ادبی بیرلینین ی صدر

منیم گلجه بیم اولاجاق

تانیش گدیکلرله اوز- اوزه دوردوم،
قلبیمی گورتدی چالینان بیر ساز.
آی دوغما تورپاغیم، آی دوغما یوردوم،
من سندن یاپیشیب دیکلدم بیر آز.

خالقیما سؤیکنیب باخدیم ایبه لی
بوردا سالینمیش کندلری گوردوم.
چیل- چیراق انده جک زیل گنجهلری-
چایلارین بوینوندا بندلری گوردوم.

سئوینسین او گونش، او اولدوز، او آی،
گوروم سادته انلین سسینی.
گلسین گوروشونه قوناقلار قیش، یای،
شاعر نباتینین مقبره سینین.

انله آزادلیق دا گونش کیمیدیر،-
نورونو هر یئرہ سالاجاق یقین
بوردا شهر- شهر قالخیب اوجالان-
منیم گلجیم اولاجاق یقین.

نچه ایلدیر خالقیمیزین
سئوینجلری یاناقلاردا
دوداقلاردا بو غولموشدور.
محبتت ده

آغ گونونو گزیر هله.
بیر مقاما بنددیر او دا،
اولدوز کیمی سپه لنه.
سن ده بیل کی، عزیز وطن،
قارائلیقلار گوزلریمی

باغلا یانماز.
تاریخ بنله
زمان بنله
منیم ووران اللریمی
بیرجه آن دا ساخلا یانماز!

عزیز وطن،
فتح اندیلمز سنگر اولدون.
سن ووروشلار میدانیندا
سپیپر اولدون.

آزادلیغی آلمایینجا

نچه ایلدیر
اوقولر ده گولومسمز
بیر مملکت اوزرینده.
آزادلیغی،
سادتی او اولکهنین
اولمایینجا اوز الینده.
نچه ایلدیر اسارتیم
تملینه

مبارزلر بالتا چالار.
ستارخان تک حیاتلاری
عمللری نغمه اولار.
نچه ایلدیر بیر مسلکدن،
بیر آرزودان
شاخه- شاخه آیریلیقلار
دوغولموشدور.